

مالی بیدار حلقه انگشت برابری در گشت تا مشرق شده بیرون آید و اگر از آن هم کار بر نیاید درین وقت رشته را گرفته از سر عضو
 ستورم تا جاییکه حلقه انگشت نخوی به چیند که یک بر متصل برابر باشد تا از اثر مغز آن حوی که به نجا جمع است بذریعه او را در پاه
 با نسی در بدن و در نجا مقدار عضو منگیز گشته حلقه انگشت بیرون آید و اگر از نهم مطلوب حاصل نشود آنکه موسوم به در نهم است که
 در وسط آن جوف مستطیل و خالی میباشد از یک جانب حلقه در آن انداخته سر آنرا از جانب دیگر آن بر آورده از منشا و دقیق که ملازم
 جوف آنه مذکور باشد در آن داخل کرده حلقه بگردد و از انگشت بیرون آید و بعد بر آوردن حلقه آنچه پیشتر در علاج عام
 کان چو شش نوشته شده بمثل آن در فصل سوم در وقت آن لغیم واو و سکون نون و والی همله هندی بلغت اگر نری
 یعنی تفرق اتصال است که از اسباب خارجی و دفعه در جلد یاد جلد و لحم پیدا شود با جلد در جلد ضرر تفرق اتصال
 واقع شود و ال موسوم به کان چو شش خواهد شد و در وقت که در کتب عربیه هر گاه تفرق اتصال در جلدتها واقع شود
 موسوم به خدش و سچ میشود و هر گاه در لحم واقع شود و قریب العهد باشد یعنی هنوز متعجب نشده باشد از اجزای
 و جرح مینامند و آن بر پنج قسم است اول آن سائیتد بکبر الف و سکون نون و فتح بین همله و سکون الف که
 یای ثناة تختانی و سکون بین همله و والی هندی دوم لائیتد پیشتر الف و سکون لام و سکون الف فتح بین همله و سکون
 زای همله و کسر الف و سکون یای ثناة تختانی و کسری یای ثناة فوقانی هندی و سکون والی همله هندی سوم
 کان چو سده بفتح کاف و سکون الف و نون و ضمیم جیم فارسی و سکون واو و بین همله و والی همله هندی چهارم
 پنج چو ر و بفتح بای موحده فارسی و سکون نون و کاف و ضمیم جیم فارسی و سکون واو و وای همله و والی همله هندی
 پنجم باینیتد بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسری یای ثناة تختانی و فتح زای هندی و سکون نون و والی همله هندی
 اما قسم اول که این سائیتد و کسری آن نمی را گویند که انداله تیر مثل کار و غیره در طول مثل خط مستقیم قطع کرده
 تفرق در جلد پیدا کنند و درجات آن متعدد اند مثل اینکه تنها در جلد باشد یا انگشای خانه دار هر رسد یا اعضا
 یا استخوان قطع کرده شود درین این نهم همیشه مفتوح می ماند بسبب اینکه جلد بعد قطع چون بسبب عضلات تبقه
 که در آن هستند متحرک میشود از آن اتصال آن فاقد میشود خصوصاً هر گاه زخم در عرض عضلات واقع شود که بسبب بیگان
 عضلات بسوی و تر خود متشنج گشته حرکت میکنند و از آن در زوایات زخم انقباض پیدا میشود و گاهی در بعضی اعضا
 مثل کار شکل برای قطع کردن رباط پای متوج زخم طویل از کار در جلد کرده میشود منفتح ماندن آن بسبب سائت بودن
 جلد ظاهر میشود و علامات سه علامت این نهم هستند یکی درد و دم جریان و سیلان دم سوم کشاده ماندن این
 زخم مستطیل مستقیم اما در پس آن گاهی بطور لاف و کال بود و گاهی مثل حرقت و سوزش باشد و گاهی مثل خدر
 یافته میشود و ایضا بدانکه هر گاه زخم در عضوی بپری پیدا کرده شود که از خارج تا اندرون قطع کرده شود درین صورت
 در دیار پیدا میشود و هر گاه سر کار در در جای از جلد خلاصه تا اندرون رسانیده از اندرون بیرون آرند

فصل سوم در روئی و بیرونی برای اتصال

حلقه انگشت برابری در گشت تا مشرق شده بیرون آید و اگر از آن هم کار بر نیاید درین وقت رشته را گرفته از سر عضو
 ستورم تا جاییکه حلقه انگشت نخوی به چیند که یک بر متصل برابر باشد تا از اثر مغز آن حوی که به نجا جمع است بذریعه او را در پاه
 با نسی در بدن و در نجا مقدار عضو منگیز گشته حلقه انگشت بیرون آید و اگر از نهم مطلوب حاصل نشود آنکه موسوم به در نهم است که
 در وسط آن جوف مستطیل و خالی میباشد از یک جانب حلقه در آن انداخته سر آنرا از جانب دیگر آن بر آورده از منشا و دقیق که ملازم
 جوف آنه مذکور باشد در آن داخل کرده حلقه بگردد و از انگشت بیرون آید و بعد بر آوردن حلقه آنچه پیشتر در علاج عام
 کان چو شش نوشته شده بمثل آن در فصل سوم در وقت آن لغیم واو و سکون نون و والی همله هندی بلغت اگر نری
 یعنی تفرق اتصال است که از اسباب خارجی و دفعه در جلد یاد جلد و لحم پیدا شود با جلد در جلد ضرر تفرق اتصال
 واقع شود و ال موسوم به کان چو شش خواهد شد و در وقت که در کتب عربیه هر گاه تفرق اتصال در جلدتها واقع شود
 موسوم به خدش و سچ میشود و هر گاه در لحم واقع شود و قریب العهد باشد یعنی هنوز متعجب نشده باشد از اجزای
 و جرح مینامند و آن بر پنج قسم است اول آن سائیتد بکبر الف و سکون نون و فتح بین همله و سکون الف که
 یای ثناة تختانی و سکون بین همله و والی هندی دوم لائیتد پیشتر الف و سکون لام و سکون الف فتح بین همله و سکون
 زای همله و کسر الف و سکون یای ثناة تختانی و کسری یای ثناة فوقانی هندی و سکون والی همله هندی سوم
 کان چو سده بفتح کاف و سکون الف و نون و ضمیم جیم فارسی و سکون واو و بین همله و والی همله هندی چهارم
 پنج چو ر و بفتح بای موحده فارسی و سکون نون و کاف و ضمیم جیم فارسی و سکون واو و وای همله و والی همله هندی
 پنجم باینیتد بفتح بای موحده فارسی و سکون الف و کسری یای ثناة تختانی و فتح زای هندی و سکون نون و والی همله هندی
 اما قسم اول که این سائیتد و کسری آن نمی را گویند که انداله تیر مثل کار و غیره در طول مثل خط مستقیم قطع کرده
 تفرق در جلد پیدا کنند و درجات آن متعدد اند مثل اینکه تنها در جلد باشد یا انگشای خانه دار هر رسد یا اعضا
 یا استخوان قطع کرده شود درین این نهم همیشه مفتوح می ماند بسبب اینکه جلد بعد قطع چون بسبب عضلات تبقه
 که در آن هستند متحرک میشود از آن اتصال آن فاقد میشود خصوصاً هر گاه زخم در عرض عضلات واقع شود که بسبب بیگان
 عضلات بسوی و تر خود متشنج گشته حرکت میکنند و از آن در زوایات زخم انقباض پیدا میشود و گاهی در بعضی اعضا
 مثل کار شکل برای قطع کردن رباط پای متوج زخم طویل از کار در جلد کرده میشود منفتح ماندن آن بسبب سائت بودن
 جلد ظاهر میشود و علامات سه علامت این نهم هستند یکی درد و دم جریان و سیلان دم سوم کشاده ماندن این
 زخم مستطیل مستقیم اما در پس آن گاهی بطور لاف و کال بود و گاهی مثل حرقت و سوزش باشد و گاهی مثل خدر
 یافته میشود و ایضا بدانکه هر گاه زخم در عضوی بپری پیدا کرده شود که از خارج تا اندرون قطع کرده شود درین صورت
 در دیار پیدا میشود و هر گاه سر کار در در جای از جلد خلاصه تا اندرون رسانیده از اندرون بیرون آرند

احساس در دم میشود زیرا که در صورت اولی چون ریشته های دقیق اعصاب حس که در جلد انداخته کرده میشوند سبب
بقای حس در آن در روزی که میشود و چون از اندرون عضو قطع کرده بیرون آنند و از آن محسوس حس کسیر که
در باطن عضو بود در ریشته های آن که در جلد آمده اند اول قطع میشوند و از آن افاده حس برین ریشته باند نماید
و بسبب آن حس برین ریشته ها نماند لهذا بعد از آن قطع کردن جانب خارجی هم در روزی که نماند و از اجزای آن
از زخم مذکور پس هرگاه بر جلد خسار یا بر لب یا بر زبان این زخم پدید شود خون زیاد خارج میگردد و هرگاه
بر جلد دست و پا و غیره واقع شود خون کم بیرون آید اما اگر همراه جلد که دم و ریه یا شریان کبیر هم قطع کرده
شود در هر جا که باشد خون کثیر خارج میشود و همچنین هرگاه استعداد اسکریدی یا پیوسته زرد در بدن کسی باشد
در آن هم از رسیدن دانی زخم در هر جای بدن که باشد خون زیاد جاری میشود و العالی بدانکه اصل مقصود
در علاج این جراحت آنست که زخم و اطراف آن با هم قطع گردند تا حالت پیریونی نماند پس پدید آید لیکن چون هر جا
حصول این مقصود غیر ممکن است زیرا که خون کسی ضعیف میباشد پس آنرا باید که اغذیه مقویه خوراند تا در خون
قوت آمده این حالت پیدا شود و مقصود حاصل گردد و در عضو که زخم باشد آنرا از حرکت باز داشته بآرام نگه
دارند و بداند که در حصول حالت پیریونی چون چهارم شرط اند که باتیان آنها این حالت حاصل میشود
و با اخلال در شرط اولی مقصود ناکام میگردد و آنها نیست که خون را که از زخم جاری باشد بند کنند و در نتیجه
از اجسام عریضه خاربه صاف سازند سوم آنکه اطراف زخم را خوب با هم ساوند تا هر عضو مقطوع با خود منضم شود و چهارم
آنکه در زخم تعفن و فساد پیدا شدن ندهند پس برای اتیان امر اولی که بند کردن خون جاری است هرگاه زخم کبیر
نباشد یعنی در آن در کبیر یا شریان کبیر قطع نشده باشد اکثر از کشته داشتن زخم تا هوای خارجی رسیده
خون بند گردد و قطع ظاهر میشود و گاهی درین امراض احتیاج امر دوم میشود پس در وقت تا کشته داشتن زخم
عضو زخمی را بلند هم دارند تا خون بآن سوگم رود و اینها که اطراف زخم را با هم کرده از انگشتان دست بگیرند
تا از جای خود حرکت کرده زیر و بالا شود یا بعد بر او حرکت کنند تا زخم از پارچه بر آن بندش کرده دهند
لیکن در آن احتیاج این امر ضرورت است که اطراف آن برابر و راست با هم شوند که نگردد و اینها که تدبیر آخر
با هم منضم کردن زخم آب سرد بر آن ریزند یا قطعه برف بر آن بندند تا خون منجم گردد و اگر ازین تدبیر کار نیاید
شکر اسپیتل بر آن نهند و استعمال آن بدو طریق بر زخم کرده میشود یکی آنکه دو سه درام شکر اسپیتل با دو اونس
آب ساده حل کرده در زخم اندازند و پارچه بآن تر کرده بر زخم نهند دوم آنکه اصل شکر اسپیتل را بر زخم گذارند
لیکن باید دانست که از استعمال شکر اسپیتل سبب حدث آن گاهی در دم جاری میشود لهذا بهتر آنست که
که مادام کار از آب سرد و برف نماند که شکر اسپیتل استعمال نیاید و اگر ازین تدابیر هم خون بند نشود پس باید دانست

در زخم کبیر یا شریان کبیر قطع کردن خون جاری است هرگاه زخم کبیر نباشد یعنی در آن در کبیر یا شریان کبیر قطع نشده باشد اکثر از کشته داشتن زخم تا هوای خارجی رسیده خون بند گردد و قطع ظاهر میشود و گاهی درین امراض احتیاج امر دوم میشود پس در وقت تا کشته داشتن زخم عضو زخمی را بلند هم دارند تا خون بآن سوگم رود و اینها که اطراف زخم را با هم کرده از انگشتان دست بگیرند تا از جای خود حرکت کرده زیر و بالا شود یا بعد بر او حرکت کنند تا زخم از پارچه بر آن بندش کرده دهند لیکن در آن احتیاج این امر ضرورت است که اطراف آن برابر و راست با هم شوند که نگردد و اینها که تدبیر آخر با هم منضم کردن زخم آب سرد بر آن ریزند یا قطعه برف بر آن بندند تا خون منجم گردد و اگر ازین تدبیر کار نیاید شکر اسپیتل بر آن نهند و استعمال آن بدو طریق بر زخم کرده میشود یکی آنکه دو سه درام شکر اسپیتل با دو اونس آب ساده حل کرده در زخم اندازند و پارچه بآن تر کرده بر زخم نهند دوم آنکه اصل شکر اسپیتل را بر زخم گذارند لیکن باید دانست که از استعمال شکر اسپیتل سبب حدث آن گاهی در دم جاری میشود لهذا بهتر آنست که که مادام کار از آب سرد و برف نماند که شکر اسپیتل استعمال نیاید و اگر ازین تدابیر هم خون بند نشود پس باید دانست

در زخم کبیر یا شریان کبیر قطع کردن خون جاری است هرگاه زخم کبیر نباشد یعنی در آن در کبیر یا شریان کبیر قطع نشده باشد اکثر از کشته داشتن زخم تا هوای خارجی رسیده خون بند گردد و قطع ظاهر میشود و گاهی درین امراض احتیاج امر دوم میشود پس در وقت تا کشته داشتن زخم عضو زخمی را بلند هم دارند تا خون بآن سوگم رود و اینها که اطراف زخم را با هم کرده از انگشتان دست بگیرند تا از جای خود حرکت کرده زیر و بالا شود یا بعد بر او حرکت کنند تا زخم از پارچه بر آن بندش کرده دهند لیکن در آن احتیاج این امر ضرورت است که اطراف آن برابر و راست با هم شوند که نگردد و اینها که تدبیر آخر با هم منضم کردن زخم آب سرد بر آن ریزند یا قطعه برف بر آن بندند تا خون منجم گردد و اگر ازین تدبیر کار نیاید شکر اسپیتل بر آن نهند و استعمال آن بدو طریق بر زخم کرده میشود یکی آنکه دو سه درام شکر اسپیتل با دو اونس آب ساده حل کرده در زخم اندازند و پارچه بآن تر کرده بر زخم نهند دوم آنکه اصل شکر اسپیتل را بر زخم گذارند لیکن باید دانست که از استعمال شکر اسپیتل سبب حدث آن گاهی در دم جاری میشود لهذا بهتر آنست که که مادام کار از آب سرد و برف نماند که شکر اسپیتل استعمال نیاید و اگر ازین تدابیر هم خون بند نشود پس باید دانست

که که در ورید پاشریان کثیر قطع شده و از آن خون می آید درین وقت تمام کشته شده و نفس نبوده و درین شران باور کثیر
از خطبه ریشی پدیدند و اگر شران صغیر قطع شده باشد پس باید که سر آنرا از کلبتین گرفته و ملتی ساخته قطع کنند
و اعضا آن متشخخ بنده و درین آن بند گردد و درین خون ساکن شود و بنا بر اعتبار شرط ملکی ضرورت است ایما
زخم را کشاده پدیدند که شاید کدام شی غریب مثل خنک یا سنگریزه یا قطعه آهن و خشب و غیره در زخم نباشد و الا تا بودن
آن در زخم التیام نخواهد شد و بنا بر آن ضرورت است که اول زخم را از آب کثیر بشویند تا آنچه جسم غریب در آن باشد
همراه آب خارج شود و بعد بگرداگر چیزی در زخم غلیظه و چسبیده باشد آنرا از کلبتین بردارند تا زخم تمام
شود و برای این امر ضرورت است که اول از همه این تدبیر را بعمل آرند و خوب زخم را دیده باشند تا با زحمت
یکشاون زخم نرسد و برای اتمام شرط ثالث ضرورت است که در هر عضو که تفرق اتصال واقع شده باشد
آنرا بهمان عضو متصل سازند تا عضله با عظم و عظامی نخاعه دار با جمل منضم نشود و الا التیام نخواهد شد من
اگر زخم صغیر باشد و زیاده غائر نبود بر آن نهادن پارچه اشکن آلود کافی میباشد اما هرگاه کبیر و غائر باشد و در
عضوی و بجای بود که از نقل عضو زخم کشاده ماند چنانکه در زخم زیر فخذ و زیر لب زخم کشاده میماند درین صورت
زخم را بعد با هم و منضم ساختن از خطبه ریشی بدوزند و ایضا برای دو وقتن بهتر است که تارهای و تریل یک
که از آن در افغان رسن ساخته در مکان ترافی می بندند در کار بولک ایستد تر کرده بدوزند و برای اتمام شرط رابع
که منع کردن از حدوث تفرق فساد زخم است بهتر است که اول از آب صاف بشویند بعد از سلون آن یک
که در آن ده گریز رنگ در یک اونس آب ساده ملکه باشند یا کار بولک است که کبیر آنرا با چهل حصه آب ساده
باشد زخم را بشویند پس اگر زخم صغیر بود از طلا کردن بکیر نیز و این کبیر بود بر آن و بستن پارچه بالای آن صحت
و اصل میشود و اگر کبیر باشد و غائر بود درین وقت که آنچه خون و آب که از زخم جدا میشود و اندرون آن مانده
فاسد و متعفن شده ترسیم پیامیکن پس برای شحظ از هر آن باید که از اندرون زخم تا بیرون آن را بی پاکین
که از آن خون و آب مذکور جاری شده خارج گردد و برای آن از همه بهتر این است که مجری چرمی که آنرا در شحظ
چوب بلغت اگر میزی میگویند در زخم نهاده دهند و بعد اینهمه انتظام تدبیر صاحب بهادر را که در علاج دل
نوشته شده با استعمال آن رند لیکن اگر کار بولک است موجود نباشد عوض آن برای التیام سالی سلک ایستد
گاهی بپزاید سلک ایستد که در کبیر یعنی سما که یافته میشود و گاهی روغن شامول را با استعمال می آرند لیکن باید
که استعمال این دوی در حالت مجوری است و الا بشرط امکان پس کار بولک ایستد از همه افضل است اما قسم دوم
و سوم که لاسر میشد و نژوگان چو شد و نژوگان چو شد و نژوگان چو شد و نژوگان چو شد و نژوگان چو شد
که لاسر میشد و نژوگان چو شد و نژوگان چو شد و نژوگان چو شد و نژوگان چو شد و نژوگان چو شد

طریقه شناختن و افکار کادریه

فرد موجود خواهد بود و ذکر این هر دو یکسان است بدینکه لاسر رسیدن جراحتی را گویند که در آن نقصان قطع
 در اصل جلد و لم رسیده باشد یعنی در آن این هر دو سبب کشیدن یا از رسیدن ضربتی قبل یا از خلیدن که نام آن از جرا
 خود منقطع گشته جدا شده باشد اطراف آن برابر مثل قسم اول نباشد بلکه بر اطراف آن زیادتی و کمی با یکدیگر اشراف باشد
 چنانکه از گردیدن موش یا سگ حادث میشود اما گمان چو زنده و زنده پس آن همین لاسر رسیدن است لیکن در آن شرط
 اینست که سبب رسیدن صدمه ضرب و غیر نقصان لحم و جلد شده جراحت حادث شده باشد چنانکه از رسیدن
 صدمه گویه و توب یا از صدمه گردون و خالی در کسی زخم حادث میشود چه در آن لاسر رسیدن و گمان چو سده هر دو مجتمع
 میباشد با یکدیگر کناره های این هر دو زخم معوج و با اشراف میباشد و درین این هر دو جراحت کم گشاده
 بود درین هر دو قسم جریان خون کم بود زیرا که چون عروق و شریان درین جراحت سبب کشیدن یا گویه قطع
 میشود در این جهت دهنهای آنها منقبض شده بند میگردد و سبب آن نزف الدم کثرتی افتد و هم در درینها
 زیاده نمیشد زیرا که ریشته های اعصاب حس در آن هم گسسته میشوند و بر حالت طبیعی خود نمی ماند لیکن چنان
 این هر دو زخم آنست که اکثر در آنها گینگرین یعنی فساد عصب پیدا میشود و السبب سبب حدوث آن اکثر رسیدن
 صدمه ضرب سنگ بود یا از ضربت شمشیر و آله دیگر که کند بود نیز نباشد یا از گردیدن شیر و سنگ و گربه یا از ضرب
 قرن گاو و غیره یا از رسیدن گویه تفنگ و توب پیدا میشود و العلامات علامتش اینست که کناره های زخم
 معوج و با اشراف میباشد و آنچه تر که در آن مقلوع میگردد زخم یافته میشود و همچنین عضلات مقلوعه متورم
 شده در زخم دیده میشوند و هم اکثر گینگرین که درین زخم پیدا میشود در همان اعضا حادث میشود که مقلوعه و بجرح
 شده اند اما هر گاه مریض از قبل حدوث زخم بیض بوده باشد درین وقت البته فساد آن در دیگر اعضا هم میشود
 العللاج اول زخم را ببیند و آنچه اعضا که موجود بودند لیکن از اثر عجز از جایی خود بروی غیر طبیعی شده باشند
 آنها را بجایش آرند و آنچه اعضا که اکثر آنها مقلوع گشته و بعضی از آن موجود باشند که در آنها خوف شروع
 فساد عصب باشد آنرا قطع کنند لیکن اگر قطعه کبیر از جلد بدن مثلاً قطع شده باشد اما قدری با جلد بدن متصل بود
 آنرا قطع نکنند چه ممکن است که بذریعه این اتصال آن غذای خود را گیرد و زنده بماند و صحیح شود بعد آن اگر خون جاری
 باشد بیرون آن نمایند چنانکه نوشته شده و بعد بند کردن خون زخم را برابر سازند پس اگر از بستن پارچه مشکل بود
 این کار بر نیاید چند جاده زخم بدوزند لیکن باید دانست که بروقت ضرورت هم درین زخم زیاده دوختن
 ممنوع است مضر میشود بده بالای آن روشن چو بنزواتن کمپونند طلا کرده بر آن بندش سازند و اگر تریس
 اکثر صاحب بها و در آنجا میل آید نافع است چه از آن اکثر این قسم زخمها صحت مییابند و ورم و ریم و
 فساد عصب در آنها پیدا نمی شوند و آنچه اعضا که قطع شده باقی مانده باشد در خون ازین تدبیر مخذب میشوند و از

اعراض

فشار

اشراف

دندان

که در آنجا

ک

بسته

ک

تلاش دیگر اکثر فساد عضو و هفتاد و این جراحات نباید پیش از آنکه زینت تبخیر عضو رسد درین وقت پشم از تخم کتان
و زغال سائیده درست کرده هر دو را در پیاله نخلی که در پیاله نخلی است بر آن گناش طرح کلور را بر آن افکند با کلور را در مسدود آید
کار با کبک ایستد یا پاپرا مک ایستد یا سالی سلک ایستد یا روغن تامبول با استعمال آن زنده از آن عضویت زایل شود
و لیسیت از گوشت زنده بعد از یک روز و بعد خارج شدن گوشت مرده چون زخم باقی ماند علاج اسهت خوب که نوشته شده
تمامند لیکن باید داشت که گاهی بعد خارج شدن لحم مرده هر گاه همراه آن کدام شریان و ریه قطع شد خارج کردن از آن
دوباره درین زخم پیشود پس هر گاه نوبت بحدوث زخم الدم دوباره رسد آن وقت هم آنچه پیشتر مقرر برای آنست کردن
زخم الدم نوشته شده است آنرا با استعمال آنند و هر گاه در زخم گان چوبه نقصان بکند اجزای عضو ماؤف شکل
عضلات و جلد و استخوان آن رسیده باشد چنانکه وقت کزیدن سگ یا شیر یا از صدمه گردون دهانی میشود
درین وقت باید که عضو ماؤف را از جای که گوشت صحیح و قوی موجود بود قطع کنند که از آن حیات علیل باقی نماند
و از باقی داشتن آن موت عضو پیدا شده بعد چند روز هلاک میکند لیکن درین تدبیر هر قدر عجلت که ممکن باشد
تمامیت تا نوبت تبخیر زسد و اثر زهر آن در خون نرسد شکستگان اما قسم چهارم جراحی است که آنرا بعلت آنکه زخمی
چگانه و زود گویند و آن جراحی را گویند که در طول و عرض صغیر و عمیق آن زیاده خارج بود و آن حادث نمیشود مگر
از آنکه عرض آن قلیل و طول آن کثیر باشد مثل سنان و سنگین و غیره و این چنین زخم در غلیب درن خار و سوزن با پیکان
تیر و سنان در بدن حادث میشود و درجات آن از خلیق سوزن تا سنان کثیر اند و این جراحی زیاده خطرناک است زیرا که آن
اکثر ضربات عضای باطنه میرسد هم بسبب آن تریاک در قطع میگردد و اگر بر سینه و شکم رسد ریه یا کب یا معده و امعاء اطحال
میتواند و گره و غیره بر عضو که آماج روح گشته رسد زخمی میگردد و چون که درین زخم صغیر میباشد لهذا بجز جراحی آن دیگر اسباب
محبوبت بجز نیست و این زخم اگر بسیار صغیر بود درن قنادن بیم ملتئم میگردد و اگر کثیر باشد به پیدایش بیم و انگور صحیح میشود
الاعلاج مادام که ممکن باشد تدبیر سازند که زخم بدون پیدایش بیم ملتئم گردد و برای آن اولی آنست که زخم را درین نحو
که از خون زخم باشد ترا بجز کردن از اصل زخم و اگر درین زخم صغیر زخم فایده بود یکبار زخم را از نهادن مجرب بالای آن عین
آنند تا خون در زخم باقی نماند و بسبب آن گوشت منضم شود و اگر زخم زیاده صغیر باشد مثل آنکه از خلیق سوزن یا خار پیکان
شده باشد درین وقت از قوت لاشک که در اجزای عضای بدن من جان باشد موع است که بسبب آن اعضا خود وقت زخم منضم
بجای نماند و با زخم منضم میگردد و خون در جری پیدایش زخم از آن بیرون می آید با بخل بعد بر آوردن خون زخم پارچه در آب
تار بولک و لوث یا در روغن کار بولک و لوث تر کرده بر دهن زخم گذارند و هر گاه زخم زیاده عمیق باشد و نوشته شده
که ازین تدبیر صحت نخواهد شد از آنهم اولی آنست بر آرد بعد آب کار بولک در آن یک حبه کار بولک با چهل حبه آب ساقه مزوج
یا شکر بزرگ در زخم ساقه صاف کنند بعد تدبیر صاحب بهاء عمل آنند و اگر استعمال تدبیر مذکور ممکن نباشد

پارچه در کلوژین یا چوبتر و این کپسولها در آب کاربوکس ترکیب نموده بریندند چیده اگر در آن کپسولها در آب
تخلیه آب سرد نمایند هرگاه بدانند که در آن پدید میآید درین وقت استعمال آب سرد و ششایی بارده جانها بخوابد
بلکه عوض آن پولس بران نهند تا بزودی یکم پدید شده خارج گردد و اگر پدید شود هرگاه کدام شریان یا ورید قطع شده
خون کثیر از آن جاری باشد درین وقت آنچه برای جسد خون در قسم اول تدبیر نوشته شده بعمل آرند و اگر آنهم فایده نماند
نشود بدینجهت مجبوری از زخم را وسیع ساخته و من شریان و ورید قتلوع را به بندند و اگر این زخم از خلیج حاری که
از آن ماهی را ماهی گیران نکاز میکنند در جلد پیداشده باشد و آن باین طور پدید میشود که چون وقت انداختن
ماهی گیران آنرا بزوری اندازند پس گاهی کسیکه قریب شسته باشد در کلام معصومان این خاری خلد از آن
زخم در جلد پدید میشود پس اگر چنین باشد درین وقت یک زخم جدید قدری پیش زخم مذکور تجویز کرده و میهند که
سرخار مذکور از آن بیرون آید پس سرخار مذکور را گرفته بکشند تا در تنه آنهم ازین زخم جدید بیرون آید
اگر از جانب دنباله خار مذکور کشند گاهی بیرون می آید همچنین گاهی از گردن زخم پدید میشود در چنان
خون از آن بند نیگردد و علاجهش این است که اول از سر انگشت آنرا عمیق کنند تا خون منجمد شود و بند گردد و در
ریشه پارچه صاف را گرفته بر دهن زخم نهاده از سر انگشت عمیق کنند تا خون در ریشه مذکور رسیده منجمد گردد و اگر این
هم نماند سر قلم باریک نائیل سلوروز زخم مذکور اندازند یا قدری منگچ اسپیل در زخم اندازند تا بسبب آن
منجمد شود و اگر ازین هم بند نشود سوزن در جلد تجویز اندازند که از بالای زخم مرور کرده در جانب دیگر برآید
پس دو سه ساعت آنرا در جلد بازند تا از لذت آن ورم پیداشده خون منجمد گردد اما قسم پنجم که آنرا باخت
اگر زنی یا بزرگوار میگویند و آن جراحتی است که همراه آن زهر هم در بدن پدید شود چنانکه از گردن و پیش و در
خواه از جسد طبعی باشد یا چار پایه با حشرات الایض مثل گس و زنبور و سگ دیوانه و عقرب و مار و غیره حادث
میشود و گاهی وقت تشریح میت زهر دار در بدن تشریح کنند هم اگر زخم یا خراش بوده باشد یا همین وقت
حادث شود این جراحت پدید میشود لیکن آنچه از طبیعت زهر دار مثل گس و زنبور و پشه و عقرب پدید میشود در آن
خوف هلاکت قلیل بود اگر چه گاهی در آنهم هرگاه گس یا زنبورهای کثیر در جاهای مستعد دیدن کنند یا زخم واحد
در عضوی شریف مثل چشم و زبان رسد و از آن ورم و جمی و سوزش زاید و بیداری پدید شود مریض هلاک میگردد
المعالج فوراً بعد از غسل زخم را با گلاب و بوی قوی با لاکر میاسی طلا سازند که از آن درد ساکن میشود و اگر این
ادویه موجود نباشند پس هر دو که از قسم چهارم موجود باشد مثل ایونیا یا سوژا کلاباس و غیره آنرا آب حل کرده طلا
سازند و اگر نشانی حیوانات در زخم مانده باشد و از آن ورم زاید پدید آمده باشد آنرا از آن بر آید که چون
این تدبیر را کرده و از زخم نرسد اگر جراحت بر عضو شریف مثل چشم و زخم زبان یا شده بعد طلا کردن ادویه با طلا

بر آن نیت تا اذیت کم شود و اگر بعد حدوث زخم تسخیر حیوان زهر دار اول بکشد زخم امر فرمایند و بعد آن لکه کوانا
در لکه ایونیای قوی سرشته بزخم ضما و سازند الفص است و اگر لکه ایونیای نباشد لکه ایونیای کوانا آب ساده سرشته ضما و کوانا
هم مفید است و اگر از رسیدن نیش عقرب زخم پدید آید باشد بر آن اول بکشد زخم امر فرمایند و بعد لکه ایونیای قوی
بر آن طلا سازند و بعد آن در لکه ایونیای قوی را از نیش تا چهل قطره همراه آب ساده که دو درام باشد آمیخته
موافق این مقدار بعد دو دقیقه دو سه با نوشانند و اگر حدت لکه ایونیای قوی محسوس در دهن نشود مقدار آب
از دو درام هم کم سازند یا اسپریش ایونیای رومشک یک درام با دو درام آب ساده آمیخته بعد دو دقیقه نوشانند و زیاده
در سه با نه دهند و بزخم لکه ایونیای قوی تنه یا لکه ایونیای سرشته ضما و سازند یا اصل کار بولک ایستد بر محل نیش عقرب
جاییکه نیش آن در جلد رسیده باشد اندازند و بعد دو سه دقیقه پارچه آب تر کرده ازان جلیب را منته صاف کنند تا زخم بعد آن
پدیدان نشود اما آنچه از گزیدن مار زهر دار زخم پیدا میشود در آن ضرورت است که اول به میند که نشان دندان زهر دار
که در دهن مار زهر دار میباشد در زخم هست ریاض و آن دو دندان در کام مار مذکور میباشد مثل سوزن و نشان
آنهم در محل زخم مثل نشان خلیدن سوزن یک و دو جا دیده میشود مثلاً اگر هر دو دندانش موجود بود نشان مثل
دو سوزن و اگر یکی شکسته باشد نشان خلیدن یک سوزن یافته میشود و آنچه اگر این نشان خلیدن سوزن
دیده شود باید دانست که مار گزیده است و اگر این نشان نباشد یا بکناره زخم دندان مثل گزیدن موش یا دیگر
حیوان باشد تعین باید کرد که زخم از گزیدن حیوان دیگر مثل موش یا از گزیدن مار غیر زهر دار بوده باشد یا کجمله
هر گاه تعین بود که زخم مار زهر دار است اول عضو مسوخ را دو سه آنچه بالای زخم گذاشته از سن حکم بر بندند پس اگر
مار گزیده کثیر اللحم باشد بر آن حلقه رس سبته در آن شب طول انداخته آنرا خوب ملتوی سازند تا حلقه رس
بشدت محکم و تنگ گردد و اثر زهر آن بزرگه خون در بدن عام شود من بعد بالای محل مشدود دو سه آنچه گذاشته
دیگر همچنین بکشد سازند و باز دو سه آنچه نوشته شد بندش ثالث سازند همچنین سه چهار جا بالای زخم بندند
با شش کام ساخته بعد آن از سه کار دین در طول عضو بالای زخم های دندان زهر دار زخم بخوی پیدا کنند که هر دو زخم در
یک زخم شده خون ازان جاری گردد و آنچه زهر مار درین زخمها بوده همراه خون خارج شود و بعد آن امر بکشد زخم
یا نهادن عجمه بر آن فرمایند پس ازان زخم مذکور را کشاده در آن اصل کار بولک ایستد یا دو سه قطره آینه شکل است
ریزند که ازان جلد و لحم مسوخ بسوزد و اگر این ادویه موجود نباشد از خگر قوی بر آن نهاده موضع را بسوزانند
و اگر محل مسوخ چنان باشد که بر آن بستن ممکن نباشد درین وقت از اطراف زخم بقدر نیمه آنچه در عرض آن
آنچه تا نیم آنچه در عمق جلد را زکار در بریده فوراً دور سازند و بعد آن امر بکشد یا نهادن عجمه سازند و پس ازان
اصل کار بولک یا آینه شکل ایستد یا از خگر قوی بسوزانند یا با روغن زخم ریخته آنرا آتش دهند تا که از سوختن آن

محل زخم هم سوزد و لا انگر ایونیا می قوی از ده تا بست قطره همراه شراب برانژی که سه چهار درام باشد با یک اونس آب ساده آمیخته موافق این مقدار بعد ده دقیقه بنوشانند لیکن خیال دارند که تا حد اسکار زید با اسپریت از این یک یک درام یا دو درام آب ساده حل کرده بعد ده دقیقه بنوشانند پس اگر بعد این علاج علامات زهر طحال نشود عضو بسته را بتدریج و با سهنگی بعد نیم ساعت بکشایند تا فساد هموز از بستن پیدا نشود و اگر علامات زهر طحال هر شونده انتظار کنند که هر گاه محل مسوخ سوخته سیاه گردد آن زمان بند شمانی مذکوره را بکشایند و بعد آن مریض را از حرکت باز داشته با رام دارند لیکن خفتن ندهند قشکرا ایضا علاج جدید برای مارگزیده که تجربه آن اول در یک امر کاشته و این تجربه در شفاخانه کلکتا هم کامل گشته صفته چاس پرینگاس چهار گزین در کوشش قطره آب ساده حل کرده بزیر لیه زرقه سوزنی در زخم مار و هم بر روز زخم مار یا قریب زخم مار کور زیر جلد رسانند موافق عمق زخم مار این دوا را هم در عمق رسانند و بر روز زخم هم جای این را زیر جلد رسانند و هم تا جای که بر عضو مسوخ کرده میشود در میان هر تبش جای این دوا را زیر جلد رسانند و موافق مقدار این دوا اگر لا انگر چاس اهم که موافق وزن سابق بود با آب حل کرده موافق دستور مذکور بزیر لیه زرقه سوزنی زیر جلد رسانند مفید میشود و اگر چهار گزین چاس پرینگاس و چهار قطره لا انگر چاشنی را در یزدوشش قطره آب ساده حل کرده زیر جلد در زخم مار جای او بر عضو مسوخ جای رسانند الفع و بلوغ خواهد بود و ایضا آنچه از این قسم جراحت بسبب گزیدن حیوانات زهر دار از قسم چهار پایه مثل گز و گس و شغال و گربه و خمر که دیوانه باشند پیدا میشود اذنان مریض را بیدار و با عادت میشود و بیان هایید و فویا در امراض اس بیدل تشنج کرده شده وقت ضعیف آن رجهع کنند لیکن باید دانست که زیاده خوف پیدا شدن هایید و فویا در گزیدن گس و گزیده ازال آن هر که بسوی جو کردن چکن نیست العلاج اگر چه علاج آن سابقا هم نوشته شده لیکن بجز احتیاط آنچه هم بطور دیگر نوشته میشود پس باید که بفر حاصل زخم از گزیدن گس دیوانه و غیره زخم را از گزیدن جانمکه لحم صبیح است بپزند باین نحو که اول بود آن جای که گوشت صبیح شروع میشود آنجا خطی از روشنائی و غیره قائم کرده بعد میل او زخم را نداخته سرسل بر سطح اندرون زخم قائم کرده از کار دیتیز زخم را بپزند و چون تا سر میل سد قدری از زیر آن هم قطع کنند تا لحم زخمی زهر دار بکه قطع شود بعد زخم را از آب ساده بشویند و بعد شستن زخم چاس قوی را یعنی کاشک پش یا نائیک یک قوی در آن اندازند با اصل کاشک بران مانند تا که لحم صبیح هم سوخته گردد و زهر مطلقا فانی شود و اگر رب زخم آمد باشد لب زخمی را از محل زخم بمقراض بپزند بعد با هم کرده از خطه بدوزند اما شرط این علاج که قوی است آنست که هر گاه یقین حاصل شود با اینکه حیوان گزنده دیوانه بوده آنجا این علاج را عمل آنند و الا فلا و اگر زخم در عضوی آمده باشد که قطع کردن آن ممکن نباشد مثل خصیه یا زخم حیوان

باید که در وقت اعراض علامت در همه کسان نمی باشد

جلد بیرون آنگه زخم در بدن ایشان پیدا شود بیمار شوند درین وقت اعراض علامت در همه کسان نمی باشد
 از کتب صاحب باور در کتاب خود بنا بر اثبات این مدعی نقل مشاهده فرود نوشته اند که شش کس از طایفه مشغول
 منیت زهر دار در مدرسه تعلیم شده بودند از آن در دو کس در غشای بخار در دست ایشان بر سبب پدید گشت
 و در هم مذکور تا بغل سپردن زیر عضلات بغل و صدر ایشان بدل پیدا شد و شخص ثالث را جنون و هذیان قوی
 عارض گشت و شخص چهارم را تا سفاک فیور عارض شد و شخص پنجم و ششم را تغییر مزاج از حال صحت پیدا
 شد لیکن تا حد مرض قوی مملکت رسیده صحت حاصل شد و علاج هر گاه زخم وقت تشریح کردن منیت
 در کسی حادث شود خواه حال منیت معلوم باشد که از مرض منی مرده باشد معلوم باشد لیکن باید که اول فوراً قدری
 بالای زخم گذاشته عضوی زخمی را از خطه حکم بنهند تا دوران خون بند شود بجهت این زخم را از سر کار و بکشایند
 تا از آن بسبب بستن عضو و عدم دوران خون در آن خون کثیر از آن جاری شود و همراه آن زهر هم خارج گردد
 بجهت آب ساده بمقدار کثیر بر آن ریزند من بعد امر یکیدن عضو مذکور فرمایند من بعد اصل کار بولک ایستاده
 یا ناسنگ ایستاده قوی یک قطره در آن اندازند یا اصل کاسک نقره زیاده در آن مانند تا کجی در آن زخم است
 و آنچه زهر در آن باقی مانده باشد فانی گردد و بجهت پارچه صاف در آب کار بولک ایستاده ملوث تر کرده به زخم نهند
 و پارچه طولی بطور حلقه در گلو آویخته دست را در آن بخوی اندازند که سر تا بل طرف بالا باشد و دست مذکور را باره
 تمام دارند و از آن هیچ کار نگینند که از منیت تدبیر اکثر کدام مرض و ضرر پیدا نمیشود لیکن گاهی بعد تدبیر مذکور
 هم بسبب قوت سمیت ورم و درد پیدا میشود چنانکه در علامات نوشته شده درین وقت گل بونه و پوست خشک ساس
 در آب جو کشانیده از آن یکم بر طب سازند یا آرد تخم کتان نیم پاؤ آب گرم تمسیر کرده روغن کار بولک ایستاده ملوث
 دو درام و افیون خالص چهار تخم گریز در آن آمیخته بر محل ورم و درد بندند تا ریم پیدا شده خارج گردد و همراه
 آن زهر هم خارج شود و هر گاه بعد پیدا شدن ورم بر محل زخم صلابت بر دوزخیم یا بر این عضو در جای سنگ
 و سستی پیدا شود و از آن دانسته گردد که امیری سپس شروع شده فوراً آنرا از ریشتر کشانید و تا غشای خانوار
 زخم کشادن را رسانند تا ریم خارج شود و بعد آن سهل دهند و بعد سهل تقویت خون و قوت کوشش از نوشانیدن
 مقویات مثل باریک و ایونی و کلوریت آن پشاش یا کینین و هم منزالی است بنوشانند و اقدیه مقویه جسته
 خوراندند زیرا که این افعال بیشتر تا سفاک یعنی ورم خارج با ضعف قوت پیدا شده و چونکه این مرض اگر زنده بماند
 مدت در مرض مبتلا میباشند لذات آهسته است که او را امر بقل بلد و نقل هوا فرمایند و اگر فعل سیوی هوای بگرد
 یعنی بر جواز و بر عظم ماند و بر آن سفر کند این علاج خواهد بود و اینها در تجربه اکثر مشاهده شده که هر گاه کدام زخم وقت
 تشریح منیت زهر دار در تشریح کننده می بیند حاصل صحت بدنی مدتاً بر محل زخم سستی میماند و بار بار جلد بر آن می روید

وساقتا میشود و گاهی بر آن زخم هم پیدا میشود و گاهی خشک میشه بر آن می آید و باز ساقتا کرد و جلد سست از زیر
 آن ظاهر میشود و برای رفع کردن آن بهترین است که گاسک نقره از روغن گریب تاده یا یا زرده گریب محبت
 در یک اونس آب صاف حل کرده بعد یک دو روز بر آن طلا کرده باشد لیکن سلوشن ناستر سلور قوی بر آن استعمال
 کنند تا زخم پدید نشود و قتل کس در فصل چهارم در احتراق یعنی سوختن و آن عام است اما یک بعضی اعضا
 بسوزند یا گله بدن بسوزد و ایضا محرق هم عام است اما یکی یا بس باشد مثل نار یا آهن گرم کرده یا رب باشد مثل
 آب گرم یا روغن گرم یا سرب گداخته و درجات آن اگر چه فی الحقیقت کثیر اند لیکن برای تعلیم و تفهیم برای آن
 شش درجه قرار داده اند درجه اولی آنست که محرق با جلد در مدت بسیار طاقی شود چنانکه بر دست شخصی انگار یا آب
 گرم افتد و از آن قدری اجتماع غوث درد در جلد پیدا میشود لیکن با بله و زخم عادت نمیشود و نه خشک میشه در آن
 می افتد و درجه ثانیه آنست که به نسبت درجه اولی محرق با جلد زیاد طاقی ماند و از آن طبقه بالای جلد که پای
 است ضایع و ناقص میگردد و آبله عادت میشود و گاهی طبقه ثانیه جلد را که در راست هم نقصان در آن میرسد
 و بسبب آن زخم در آن افتاده خارج میشود و بعد صحت آن از آن نشانی نمی ماند بجز اینکه قدری رنگ جلد
 آنجا تیره میگردد و خشک میشه هم در آن پیدا نمیشود و درجه ثالثه آنست که در آن لبث محرق بر عضو به نسبت درجه ثانیه
 هم زیاد ماند و از آن طبقه بالای جلد ضایع و ناقص میشود و از بیت و زخم و نقصان تا طبقه ثانیه هم میرسد و نقصان
 با آن نرسد بلکه قدری از این طبقه ضایع و قدری باقی ماند و از این جهت نشان آن همیشه بعد صحت هم باقی بهمانند
 در نشان تدکور اثر ارتفاع و انقباض یعنی خشونت موجود بود و جلد رقیق بالای آن میروید و از آن دانسته
 میشود که لحم آنجا ضایع و متاثر شده و درجه چهارم آنست که در آن بسبب احتراق هر دو طبقه جلد ضایع میشوند
 و تا غشای خانه دار هم نقصان میرسد و در اینجا بعد صحت زخم لحم جدید که در آن کلاسیک تشو زیاد بود پیدا شده
 از آن زخم مندرج ملتحم میگردد و ولما بعد اندمال در اینجا انقباض و تعویج در محل زخم و در عضو رخمی پیدا میشود
 و از آن مرض شکل حادث میگردد و در نسیاط و انقباض عضو عسر و دقت واقع میشود و درجه خامسه آنست که
 اثر احتراق از جلد تا عظام رسد و بسبب آن جلد و غشیه و عضلات و استخوان در همه تفریق اتصال و نقصان
 پیدا شود لیکن قدری از این اعضا باقی ماند و درجه ششم آنست که جلد اعضای بدن سوخته خاکستر شوند و کدام جز
 از اجزای بدن باقی نماند و باین دو درجه مرخص نموده نماند با جمله چون احتراق خفیف باشد مثل درجه اولی در آن
 فقط ورم پیدا میشود و چون از آن زیاد باشد مثل درجه ثانیه در آن جلد و لحم ناقص شده زخم در آن حادث
 میشود و بعد پدید شدن زخم ریم در آن افتاده خارج میشود و از پیداشدن انگور مندرج میگردد و بعد اندمال
 جرات از خشک شدن لحم جدید که آمده الحاق است و پیشتر تعریف آن مذکور شد انقباض و قبل در این عضو پیدا میگردد

فصل پنجم در احتراق
 جلد و باطن و باهرا هم در اقسام جلد
 جامع شفا و افادات گام نهم
 ۳۵۴
 جلد دوم در اقسام جلد و باطن و باهرا هم در اقسام جلد

دارن کفایت و اجتماع نادمیت در از مثل و سه سال و قفا وقتا درین محضو متزاید میگردد و الا یضا باید دانست که چون احتراق زیاده باشد از ان ضرر و آفت عام برای جگه بدن در مزاج و صحت صغیرا فعال و مهم در اعضای باطنه پیدا میشود مثل اینکه بر اعصاب و دماغ و شجاج آنها را نماز آنها ظاهر میشود چنانکه بعد سوختن اول مرضی لرزه می آید چنانکه در حمیات می آید و ازین لرزه هم استدلال کرده میشود بر کثرت و قلت احتراق مثلا اگر لرزه آید و زیاده بود و تا دیر ماند استدلال بر قوت و شدت احتراق توان کرد و اگر کم آید و بزودی رفع گردد دلیل قلت احتراق باید دانست و هم همراه این لرزه حالت موسوم در لغت انگریزی بنگالائین پیدا میشود و آن اینست که بعضی بی اقتد و فور قوت آن زائل میشود و جلد پیش سر و میگرد و چنانکه از ریختن آب سرد بر جلدش میشود و نفس ضعیف و منغز گردد و قوت حکم ساقط یا ضعیف میشود و این حالت بالرزه اکثر تا چهل و هشت ساعت میماند و درین حالت اکثر اطفال ضعفا هلاک میشوند و تا حالت بریا کیشن که بعد از این حالت میشود و ضد حالت کلا پس ستانخی رست و چون کسی را که در حالت کلا پس لرزه مرده باشد بعد مرگ نشریح کرده به بینند اکثر اجزای خون در دماغ یا در ریه یا در میوکس میبرن معده و اسمای آن یافته میشود و الا یضا در بعضی اعضای باطنه شخص محرق و جمیع خون میشود چنانکه هر گاه از حالت کلا پس مدت چهل و هشت ساعت زنده مانده نجات یابد بعد از آن حالت پانکشن که ضد حالت کلا پس است عارض میشود و درین حالت آتار از دیا و حرارت زیاده بودند و حتی تخریب میباشند و در اعضای باطنه و روم موجود بود و این حالت تا هفت تا نهمه میماند و درین حالت زیاده میشود تقدر زیادت و قلت حالت کلا پس یعنی هر قدر که اول حالت کلا پس زیاده ماند و شدید بود در حالت بریا کیشن جمعی ضعیف میباشند و هم درین حالت علامات ورم اعضای باطنه مثل ورم دماغ و ورم ریه و ورم معده و اسعاطا هر میشوند و درین حالت به نسبت حالت کلا پس مرصیان زیاده هلاک میشوند و هم درین حالت آنچه ورم در رحم خاصه در معای اثنا عشری پیدا میشود سبب آن بجزئی ثابت نشده لیکن اکثر کارنگات صاحب در کتاب خود در سبب آن نوشته اند که چون در احتراق و حالت بریا کیشن آن که عبارت از اعاده قوت و زیادتی حرارت است جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود بازمی ماند و درین غده های میوکس میبرن معای اثنا عشری از بهر ددی که با جلد دارند میخوردند کار جلد سوخته را ادا کنند و درین وقت در معای اثنا عشری اجتماع خون میشود و از ان اول دران ورم و بعد آن زخم دران حادث شده ثقبه پیدا میگردد و درین وقت آنچه در معده از قسم غذا و غیره وارد کرده میشود چون در معای مذکور میرسد بر روی ثقبه مذکوره در فضا بطین که مابین احشاء و غشای آبدار است میسوزد و از ریختن آن در غشای آبدار شکم هم ورم پیدا میشود و گاهی ازین زخم اثنا عشری شلخ شرابان که در کبد و پیکر میسوزد زخمی میگردد و از زخم آن خون سرخ جاری شده در سهال وقتی خارج میگردد و این زخم اثنا عشری اکثر و زده هم از روز اول سوختن پیدا میشود لیکن کدام علامت خاص

در این حالت کلا پس لرزه مرده باشد بعد مرگ نشریح کرده به بینند اکثر اجزای خون در دماغ یا در ریه یا در میوکس میبرن معده و اسمای آن یافته میشود و الا یضا در بعضی اعضای باطنه شخص محرق و جمیع خون میشود چنانکه هر گاه از حالت کلا پس مدت چهل و هشت ساعت زنده مانده نجات یابد بعد از آن حالت پانکشن که ضد حالت کلا پس است عارض میشود و درین حالت آتار از دیا و حرارت زیاده بودند و حتی تخریب میباشند و در اعضای باطنه و روم موجود بود و این حالت تا هفت تا نهمه میماند و درین حالت زیاده میشود تقدر زیادت و قلت حالت کلا پس یعنی هر قدر که اول حالت کلا پس زیاده ماند و شدید بود در حالت بریا کیشن جمعی ضعیف میباشند و هم درین حالت علامات ورم اعضای باطنه مثل ورم دماغ و ورم ریه و ورم معده و اسعاطا هر میشوند و درین حالت به نسبت حالت کلا پس مرصیان زیاده هلاک میشوند و هم درین حالت آنچه ورم در رحم خاصه در معای اثنا عشری پیدا میشود سبب آن بجزئی ثابت نشده لیکن اکثر کارنگات صاحب در کتاب خود در سبب آن نوشته اند که چون در احتراق و حالت بریا کیشن آن که عبارت از اعاده قوت و زیادتی حرارت است جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود بازمی ماند و درین غده های میوکس میبرن معای اثنا عشری از بهر ددی که با جلد دارند میخوردند کار جلد سوخته را ادا کنند و درین وقت در معای اثنا عشری اجتماع خون میشود و از ان اول دران ورم و بعد آن زخم دران حادث شده ثقبه پیدا میگردد و درین وقت آنچه در معده از قسم غذا و غیره وارد کرده میشود چون در معای مذکور میرسد بر روی ثقبه مذکوره در فضا بطین که مابین احشاء و غشای آبدار است میسوزد و از ریختن آن در غشای آبدار شکم هم ورم پیدا میشود و گاهی ازین زخم اثنا عشری شلخ شرابان که در کبد و پیکر میسوزد زخمی میگردد و از زخم آن خون سرخ جاری شده در سهال وقتی خارج میگردد و این زخم اثنا عشری اکثر و زده هم از روز اول سوختن پیدا میشود لیکن کدام علامت خاص

در این حالت کلا پس لرزه مرده باشد بعد مرگ نشریح کرده به بینند اکثر اجزای خون در دماغ یا در ریه یا در میوکس میبرن معده و اسمای آن یافته میشود و الا یضا در بعضی اعضای باطنه شخص محرق و جمیع خون میشود چنانکه هر گاه از حالت کلا پس مدت چهل و هشت ساعت زنده مانده نجات یابد بعد از آن حالت پانکشن که ضد حالت کلا پس است عارض میشود و درین حالت آتار از دیا و حرارت زیاده بودند و حتی تخریب میباشند و در اعضای باطنه و روم موجود بود و این حالت تا هفت تا نهمه میماند و درین حالت زیاده میشود تقدر زیادت و قلت حالت کلا پس یعنی هر قدر که اول حالت کلا پس زیاده ماند و شدید بود در حالت بریا کیشن جمعی ضعیف میباشند و هم درین حالت علامات ورم اعضای باطنه مثل ورم دماغ و ورم ریه و ورم معده و اسعاطا هر میشوند و درین حالت به نسبت حالت کلا پس مرصیان زیاده هلاک میشوند و هم درین حالت آنچه ورم در رحم خاصه در معای اثنا عشری پیدا میشود سبب آن بجزئی ثابت نشده لیکن اکثر کارنگات صاحب در کتاب خود در سبب آن نوشته اند که چون در احتراق و حالت بریا کیشن آن که عبارت از اعاده قوت و زیادتی حرارت است جلد بدن که از تاثیر محرق میسوزد از کار خود بازمی ماند و درین غده های میوکس میبرن معای اثنا عشری از بهر ددی که با جلد دارند میخوردند کار جلد سوخته را ادا کنند و درین وقت در معای اثنا عشری اجتماع خون میشود و از ان اول دران ورم و بعد آن زخم دران حادث شده ثقبه پیدا میگردد و درین وقت آنچه در معده از قسم غذا و غیره وارد کرده میشود چون در معای مذکور میرسد بر روی ثقبه مذکوره در فضا بطین که مابین احشاء و غشای آبدار است میسوزد و از ریختن آن در غشای آبدار شکم هم ورم پیدا میشود و گاهی ازین زخم اثنا عشری شلخ شرابان که در کبد و پیکر میسوزد زخمی میگردد و از زخم آن خون سرخ جاری شده در سهال وقتی خارج میگردد و این زخم اثنا عشری اکثر و زده هم از روز اول سوختن پیدا میشود لیکن کدام علامت خاص

از آن هم نیست جز اینکه گاه گاه در بر محل معای انشا عسری محسوس میشود و گاهی بیانی آید و در آن گاهی خون هم
میباشد اما اکثر آنست که کدام علامت ظاهر نشود تا اینکه مریض میسیرد و وقت تشرف زخم در معای
انشا عسری آن دیده میشود اما هرگاه از زخم مذکور درم غشای آبدار پیدا شود یا خون سرخ در اسهال قوی
خارج گردد درین وقت البته یقیناً حکم بوجود زخم معانی مذکور کرده میشود و بدون آن ممکن نیست که حکم قطعی بوجود
زخم این معاکره شود و اینت بیان دو حالت بوده که اول در احتراق یافته میشود و کی کلا پس که اول میگذرد
و دیگر یا کشن که بعد آن پیدا گردد و بعد این حالت نماند پیدا میشود و آن نیست که در زخم احتراق بیم
و اگر پیدا میشود و اندام لطم و تکون جلد جدید شروع میگردد و درین حالت ضعف و کمزوری بر مریض زیاده
عالب میشود و اکثر بسبب زیاده پیدا شدن ریم کثکاف نور روزانمی آید و درین حالت چون مریض هلاک شود
زیاده از امراض ریه و غشای پلورامی میرد و از امراض ماغیه و امراض لطن کتر لاک شود چنانکه در حالت
و ثانیه زیاده از امراض اس و امراض لطن می میرد و هم باید دانست که حکم بانجام احتراق موافق این قاعده
باید نمود که هرگاه در احتراق زیاده نقصان در طول و عرض جلد آمده باشد از آروزی و خطرناک دانند زیرا که درین
زیاده ضرب بر ریشه های اعصاب که در جلد منتشر میباشد میرسد و از آن دماغ و نخاع زیاده متاثری میشوند
و در وادیت در زخم زیاده پیدا میشود بخلاف آنکه کدام عضو منفر مثل انگشت خسته با تمام سوخته خاکستر گردد که
در آن خوف هلاکت و زیادتی اذیت کم میباشد و ایضا چون جلد از زیاده نقصان میرسد درین وقت
میگویند مبر نهی اعضای باطنه بسبب همدی که از جلد میبارند زیاده متاثری میگردد و از آن در آنها اجتماع
خون و ورم و زخم حادث میشود و آنهم همکست با کله بر احتراق که در آن جلد زیاده سوخته و ناقص شده باشد
خطرناک و بد انجام است و آنچه در آن عضو منفر سوخته باشد که در آن جلد قلیل سوخته باشد سلیم العاقبت است
و هم باید دانست که خوف هلاکت از سوختن در ایام طفلی و جوانی زیاده است چرا که در آن دوران خون تیز و حس
زیاده قوی میباشد بخلاف سن پیری که در آن این هردو کم میباشد اما هرگاه مریض دفعه از آتش سوخته پیرد
پس باید دانست که سبب آن سبب هوا می صاف بار و که مصفی خون است در خون و ریه میباشد زیرا که درین وقت
گرد آن آتش و دخان میباشد که از داخل شدن هوای بار و شخین خود مانع میشود پس از رسیدن این امر یعنی برود
می میزند و اینکه از بسبب سوختن یا از نقصان اعضا هلاک میشود چنانکه جبال میدانند فتدا کرا العالج
اول اصلاح فام چون نمایند و چونکه درین مرض سه حالت پیدا میشوند چنانکه پیشتر نوشته شده پس در هر
حالت تدبیر مناسب آن حالت نمایند مثلاً هرگاه کسی بسوزد و با جامه پوشیده باشد اول طایفه سوخته آنرا از
پوشش دور کنند و مریض را پیش روی خود بالای پلنگ خوابانند و موافق هر حالت تدبیر نمایند و چونکه درین وقت

یعنی در این بیماری با ذیبت لرزه مبتلا در حالت کلاپس میباشند و درین حال بلاک هم میشود پس باید که درین وقت چنان تدبیر سازند که حالت کلاپس پیدا نشود و اگر پیدا شده باشد بزودی برطرف شده حالت ریاکشن پیدا گردد و آن حاصل میشود بخوردن افیون و مرکبات آن شراب براندی بهترین برکات آن لاکرا و پاپای سدی است پس آن شراب براندی و آب ساده نوشانند پس اگر مریض محتجب از شراب باشد از اعراض براندی ایونیا کارنباس لاکرا و پاپای سدی موس و آب ساده بنوشانند لیکن بنوشانیدن افیون و لاکرا و پاپای رعایت عمر مریض ضرورست پس اگر طفل باشد مقدار تخم کتان اگر نوجوان بود از مرتبه قلت زیاده دهند و اگر جوان کامل باشد مقدار زائد وزن کامل بنوشانند بعد نیم نیم ساعت یا یک یک ساعت و تدبیر دیگر درین حال برای رفع شدن حالت کلاپس دور کردن اذیت غمزه که درین حال بر دماغ و اعصاب و نخاع میباشند پیدا کردن حالت ریاکشن اینست که مریض را درین حالت در آب گرم که حرارت آن قریب نود درجه باشد بنشانند و چون حالت ریاکشن شروع شود درین وقت چنان اهتمام نمایند که تا حرارت مزاجی در اعتدال نماند و از آن زیاده نشود و برای آن سهول از ادویه که تکلیف اندیش سلفیت آن میگنند یا سلفیت آف سوڈا یا سلفیت پوتاش بمقدار یک ازان یک دو بار سهال شود بنوشانند و اگر همراه آن تبعدن ادویه هم که از قهقهه از نشانی است یا پاپای سنیاس بنوشانند نفع باشد تا که گرمی کار خود را بخوبی دهد و از ادرار هم گرمی خون کم شود و احتیاج کرد ادویه کهارنبا بر آنست که ازان فائده سهال ادرار هر دو حاصل میشود و اگر از علامات موجوده ورم دماغ یا ورم ریه یا ورم معده و امعائینت شود درین وقت علاج خاص آن بانچه در محل هر یک نوشته شده فرمایند و اگر ریاکشن قلیل بود و همراه آن کلاپس هم باقی باشد در اینجا عوض سهال بنوشانیدن ادویه معشیه حرارت و مقوی قوت مثل ایونیا کارنباس و بارک بعد سه یا چهار ساعت بنوشانند و لاکرا و پاپای سدی هم هم قریب حفظن وقت شب بنوشانند و در حال اندمال زخم چون قوت ضعیف شود اخذ مقوی مثل شیر و تخم بنوشانند و از ادویه شراب که مرغوب مریض بود موافق حال بنوشانند و هر که از شراب محتجب باشد بجای آن ادویه ایونیا کارنباس بنوشانند و ایضا ادویه مقویه مثل شراب ایونیا که آنرا همراه ادویه تلخ مثل قصبه لزره یا جشین یا بارک یا کنین بنوشانند و از ادویه مخصوصه موضعیه در درجه اولی که ازان در جمله سوختن و درد پیدا شده و تا حد زخم نرسیده باشد کلوروفورم را از قلم مؤمن بر محل سوخته طلا سازند که آن مثل جلد بر آن وضع شده مانع از وصول هوای بار و خارجی گشته منفی میشود و ایضا مرهم پنبانی البیسیس یا مرهم برای کارنباس که آنرا ایضا ایتمنت گویند بر بازچه آلوده بر محل سوخته نهند یا اوکساید آف زنگ خشک بر آن بپاشند یا آرد میوه گندم پاشانند مسوق بر آن پاشند و در وجه تاتیه خون آبله پیدا شود درین وقت از نهادن مسوق

ساده گمال فتح حاصل میشود زیرا که آنهم بلخ از رسیدن ای بار و زخم میشود و بجای جلد جدید میگردد و در هم نشکفت طبیعت
 آید میکند و کک پاشیدن او کسانید آن زنگب یا سیده گندم همراه پنجه مخلوج بر محل سوخته یا آبله افتح است
 و کرن آبل که آنرا بجرها هر هم نوره گویند در هیچ درجات احتراق مفید است و این عبارت است از اینکه آب کک
 کچنه در خون تخم کتان کچنه هر دو برابر هم ساخته خوبه عملکرده پارچه ازان تر کرده بر زخم احتراق میگذارند و همیشه پارچه
 مذکور را از این دو اتر میارند و بالای پارچه پنجه مخلوج میگذارند و اگر عضوی خاص مثل دست یا پا سوخته باشد
 آنرا دو سه روز آب گرم نهادن بسیار مفید میشود و درجه ناله در رابعه هم از استعمال کردن کرن آبل نفع کم
 حاصل میشود و کک درین دو درجه باید که آرد سیده گندم را در مخلع نداخته بمقابل زخم حرکت دهند و کک به ازان رخته
 بالای زخمهای احتراق مجتمع گردد و چندان میزدند که تا مثل جلد غلیظ بالای زخم گردد پس بران اتول
 پنجه مخلوج ساده را گذارند من بعد بر این پنجه ساده پنجه را که در آب کار بولک تر کرده خشک ساخته مخلوج کرده
 باشند نهاده بر بندند تا کار بولک پارخم ملاقی نشود یا پارچه صاف را در آب کار بولک تر کرده خشک ساخته بر پنجه
 مخلوج ساده نهاده بر بندند و مادام که زخم پدید نشود و بسبب آن لحم سوخته از زخم صحت جدا نشود
 این پارچه را گشتایند و زخم مذکور را بسته دارند و بعد پیداشدن زخم کشاده زخم را صاف کرده آنچه تدابیر
 برای اصلاح جراحت عام نوشته شده اند آنها را با استعمال آرد و در درجه خامه و ساده اگر یک عضو
 سوخته خاکستر شده باشد بقیه آنرا از اصل لحم صحیح قطع کنند و اگر موقع قطع عضو مذکور پوست نیاید بران هم
 کرن آبل نهند و آنچه تلیر برای درجه ناله و رابعه نوشته شده اند قطع کردن عضو آنها را با استعمال آرد و در درجه ناله
 و چون وقت اندام الحام انگور از جلد هم بیرون آمده لحم نازک گردد پس باید دانست که لاسک تشوکه از پیدایش
 شدنش عضو سوخته بعد صحت متقلص میگردد درین زخم زیاده متولد میشود پس برای من تولدان سلفیت آف کوه
 یعنی توتیا یا ناسر سلور بران نهند و گردانند تا لحم زان کم شده با جلد برابر گردد و بران جلد پیدایشود و هر گاه
 جلد جدید بر زخم روید آن زمان به بیند که اگر در حرکت کران عضو مذکور عمر و دشواری بسبب متقلص شدن
 این عضو از لاسک تشو حادث شده باشد پس متوجه دفع کردن عمر حرکت شوند یا این کار این عضو را باوه کج
 دهند که ازان این عمر حرکت دفع میگردد و لحم متقلص منجم مسترخ میشود و اگر تحریک عضو مذکور ممکن باشد
 پس قطعه خشک بران عضو بعد تسویه آن نهاده بر بندند تا مجتمع و منقبض نگردد و قدا که قسمی از احتراق
 است که بسبب ملاقات بعضی دویه مثل سلفیورک ایسید یا اترک ایسید یا میوریاک ایسید هر گاه اینها
 قوی باشند و با جلد ملاقی شوند حاصل میشود و ازان ضرر و زخم که بسبب سوختن آتش پیدا میگردد در
 جلد و لحم حادث میگردد و در هم بعد پیداشدن زخم و حصول صحت در عضو محترق نقص پیدا میشود ولیکن این

و کک درین دو درجه باید که آرد سیده گندم را در مخلع نداخته بمقابل زخم حرکت دهند و کک به ازان رخته
 بالای زخمهای احتراق مجتمع گردد و چندان میزدند که تا مثل جلد غلیظ بالای زخم گردد پس بران اتول
 پنجه مخلوج ساده را گذارند من بعد بر این پنجه ساده پنجه را که در آب کار بولک تر کرده خشک ساخته مخلوج کرده
 باشند نهاده بر بندند تا کار بولک پارخم ملاقی نشود یا پارچه صاف را در آب کار بولک تر کرده خشک ساخته بر پنجه
 مخلوج ساده نهاده بر بندند و مادام که زخم پدید نشود و بسبب آن لحم سوخته از زخم صحت جدا نشود
 این پارچه را گشتایند و زخم مذکور را بسته دارند و بعد پیداشدن زخم کشاده زخم را صاف کرده آنچه تدابیر
 برای اصلاح جراحت عام نوشته شده اند آنها را با استعمال آرد و در درجه خامه و ساده اگر یک عضو
 سوخته خاکستر شده باشد بقیه آنرا از اصل لحم صحیح قطع کنند و اگر موقع قطع عضو مذکور پوست نیاید بران هم
 کرن آبل نهند و آنچه تلیر برای درجه ناله و رابعه نوشته شده اند قطع کردن عضو آنها را با استعمال آرد و در درجه ناله
 و چون وقت اندام الحام انگور از جلد هم بیرون آمده لحم نازک گردد پس باید دانست که لاسک تشوکه از پیدایش
 شدنش عضو سوخته بعد صحت متقلص میگردد درین زخم زیاده متولد میشود پس برای من تولدان سلفیت آف کوه
 یعنی توتیا یا ناسر سلور بران نهند و گردانند تا لحم زان کم شده با جلد برابر گردد و بران جلد پیدایشود و هر گاه
 جلد جدید بر زخم روید آن زمان به بیند که اگر در حرکت کران عضو مذکور عمر و دشواری بسبب متقلص شدن
 این عضو از لاسک تشو حادث شده باشد پس متوجه دفع کردن عمر حرکت شوند یا این کار این عضو را باوه کج
 دهند که ازان این عمر حرکت دفع میگردد و لحم متقلص منجم مسترخ میشود و اگر تحریک عضو مذکور ممکن باشد
 پس قطعه خشک بران عضو بعد تسویه آن نهاده بر بندند تا مجتمع و منقبض نگردد و قدا که قسمی از احتراق
 است که بسبب ملاقات بعضی دویه مثل سلفیورک ایسید یا اترک ایسید یا میوریاک ایسید هر گاه اینها
 قوی باشند و با جلد ملاقی شوند حاصل میشود و ازان ضرر و زخم که بسبب سوختن آتش پیدا میگردد در
 جلد و لحم حادث میگردد و در هم بعد پیداشدن زخم و حصول صحت در عضو محترق نقص پیدا میشود ولیکن این

۱۰۱۰

در غده سینه در تمام افراد و در سبب گل کمپانی پیدا میگردد زیرا که هرگاه سلفیورک ایستد بر جلد پدید
 آید آن مائیت را جذب میکند و از آن جلد بر سبب طبیعی خود نمی ماند بلکه رنگ آن مائل سیاهی میگردد زیرا که
 بعد جذب شدن مائیت آنچه زغال در شحم و فایبرنند میماند اکنون رنگ آن ظاهر میشود چه هرگاه کاربن
 با او ترکیب و پیوسته شود که ماده آب اندر بدن مناسب می آید و از آن شحم پیدا میشود و رنگ کاربن
 ظاهر نگردد لیکن چون سلفیورک ایستد او کسین و هیدروجن را نیز به مائیت در خود جذب میکند آن رنگ
 رنگ کاربن ظاهر میشود و از رنگ جلد سیاه میگردد اما سلفیورک ایستد ایستد چون بر جلد بدن میرسد
 و از آن در فایبرن که اندرون جلد و لحم است داخل شده آنرا باز بصورت ایلیمین من که صورت اولی آن در
 معده پیوسته می آید و سبب آن نقصان در ریشته های لحمی پیدا میشود و حادث گردد و درین عمل کمپاسه آنچه
 ایلیمین من که با سلفیورک فایبرن پیدا شده قدری مائل به صفت می باشد و از آن اینجا در رنگ قدری
 زردی محسوس میشود لیکن آنچه زخم از ادویه مذکوره پدید می آید شود رطب میباشد بخلاف زخمی که از سوختن
 آهن گرم یا از آتش حادث میشود چه او همیشه خشک و یابس می ماند زیرا که حدید گرم با آتش و آن که
 جلد و لحم را میسوزد و از اجزای هوای ساخته فانی میگردد و آنچه کاربن که در جلد و لحم است آنرا با کسین
 ملاقی میسازد و از آن کاربن مذکور هم ناگفته از اینجا صاعده می شود پس در جلد و لحم نقصان پیدا شده زخم
 حادث میشود و علاج آنچه در سوختن از آتش نوشته شد موافق آن اینجا هم بسیار است که در فصل
 پنجم در تدبیر صاعقه زده بدانکه چون صاعقه بر کسی می افتد از آن گوی لباس و جلد بدن میسوزد و گاهی
 لباس محفوظ مانده اما جلد بدن میسوزد و گاهی در زخم پیدا میشود و گاهی در استخوان هم سوراخ میگردد
 و زخمی که از آن می آید گاهی کاسه را میسوزد و گاهی پیکر چور و در زخم پیدا میشود و بالجمله هرگاه لباس و جلد از آن
 بسوزند آنچه ضرر از سوختن آتش میشود از آن هم پیدا میگردد و بعضی میگویند که آنچه احتراق از صاعقه میشود سبب
 سوختن تمام پیدا میگردد و درین وقت فزونی در میان سوختن از نار و سوختن از برق نخواهد بود چه ظاهر است
 که درین صورت برق بر بدن نرسیده بلکه از سوختن جامه جلد سوخته شده لیکن گاهی جامه صاعقه زده بسوزد
 و بر بدن آن اثر احتراق یا زخم پیدا میشود اما فی الواقع در هر دو صورت چونکه احتراق از حرارت پدید می آید
 لهذا هر دو در اثر موثر و احدا با یکدیگر در علاج اگر مریض بعد از فسادن صاعقه زنده مانده باشد او را بهینه
 اگر اثر احتراق تنها بجلد رسیده باشد آنچه در علاج احتراق نوشته شد بعمل آید اگر جراحت پیدا شده باشد
 علاج جراحت نماید و اگر استخوان شکسته باشد آنچه در علاج استخوان شکسته نوشته خواهد شد استعمال آن
 فستق کسین فصل ششم در بیان زخم و نقصانیکه از رسیدن برق یا هوای سرد بخلاف

تفصیل در غده سینه و افاد آن
 در غده سینه در تمام افراد و در سبب گل کمپانی پیدا میگردد زیرا که هرگاه سلفیورک ایستد بر جلد پدید
 آید آن مائیت را جذب میکند و از آن جلد بر سبب طبیعی خود نمی ماند بلکه رنگ آن مائل سیاهی میگردد زیرا که
 بعد جذب شدن مائیت آنچه زغال در شحم و فایبرنند میماند اکنون رنگ آن ظاهر میشود چه هرگاه کاربن
 با او ترکیب و پیوسته شود که ماده آب اندر بدن مناسب می آید و از آن شحم پیدا میشود و رنگ کاربن
 ظاهر نگردد لیکن چون سلفیورک ایستد او کسین و هیدروجن را نیز به مائیت در خود جذب میکند آن رنگ
 رنگ کاربن ظاهر میشود و از رنگ جلد سیاه میگردد اما سلفیورک ایستد ایستد چون بر جلد بدن میرسد
 و از آن در فایبرن که اندرون جلد و لحم است داخل شده آنرا باز بصورت ایلیمین من که صورت اولی آن در
 معده پیوسته می آید و سبب آن نقصان در ریشته های لحمی پیدا میشود و حادث گردد و درین عمل کمپاسه آنچه
 ایلیمین من که با سلفیورک فایبرن پیدا شده قدری مائل به صفت می باشد و از آن اینجا در رنگ قدری
 زردی محسوس میشود لیکن آنچه زخم از ادویه مذکوره پدید می آید شود رطب میباشد بخلاف زخمی که از سوختن
 آهن گرم یا از آتش حادث میشود چه او همیشه خشک و یابس می ماند زیرا که حدید گرم با آتش و آن که
 جلد و لحم را میسوزد و از اجزای هوای ساخته فانی میگردد و آنچه کاربن که در جلد و لحم است آنرا با کسین
 ملاقی میسازد و از آن کاربن مذکور هم ناگفته از اینجا صاعده می شود پس در جلد و لحم نقصان پیدا شده زخم
 حادث میشود و علاج آنچه در سوختن از آتش نوشته شد موافق آن اینجا هم بسیار است که در فصل
 پنجم در تدبیر صاعقه زده بدانکه چون صاعقه بر کسی می افتد از آن گوی لباس و جلد بدن میسوزد و گاهی
 لباس محفوظ مانده اما جلد بدن میسوزد و گاهی در زخم پیدا میشود و گاهی در استخوان هم سوراخ میگردد
 و زخمی که از آن می آید گاهی کاسه را میسوزد و گاهی پیکر چور و در زخم پیدا میشود و بالجمله هرگاه لباس و جلد از آن
 بسوزند آنچه ضرر از سوختن آتش میشود از آن هم پیدا میگردد و بعضی میگویند که آنچه احتراق از صاعقه میشود سبب
 سوختن تمام پیدا میگردد و درین وقت فزونی در میان سوختن از نار و سوختن از برق نخواهد بود چه ظاهر است
 که درین صورت برق بر بدن نرسیده بلکه از سوختن جامه جلد سوخته شده لیکن گاهی جامه صاعقه زده بسوزد
 و بر بدن آن اثر احتراق یا زخم پیدا میشود اما فی الواقع در هر دو صورت چونکه احتراق از حرارت پدید می آید
 لهذا هر دو در اثر موثر و احدا با یکدیگر در علاج اگر مریض بعد از فسادن صاعقه زنده مانده باشد او را بهینه
 اگر اثر احتراق تنها بجلد رسیده باشد آنچه در علاج احتراق نوشته شد بعمل آید اگر جراحت پیدا شده باشد
 علاج جراحت نماید و اگر استخوان شکسته باشد آنچه در علاج استخوان شکسته نوشته خواهد شد استعمال آن
 فستق کسین فصل ششم در بیان زخم و نقصانیکه از رسیدن برق یا هوای سرد بخلاف

بدن پیرامی شود و آنرا بلغم لادن بحال نشیند و جسم و سکون لام و کسر الف و سکون یای ثناة تختانی و کسر
 شین بجز و منحہ یای ثناة تختانی و سکون و او نامند بمعنی حرکتی که بسبب آن آب برت میگردد و بلغم انگلش
 و آنست باینکه نفع فایده ای جمله و سکون البت و سین جمله و تالی ثناة فوقانی هندی و فتح بای موحده و سکون البت
 و کسر یای ثناة تختانی و سکون تالی ثناة فوقانی هندی معنی گزیدن برودت که آنرا سرازده گویند مینامند
 اکنون بدانکه چون برودت عام خواه از برف یا از هوای سرد در جمله بدن میرسد از آن سدا میرسد استیون اول
 قلت حسن بسبب اینکه چون اثر غمز برودت بر دماغ و نخاع و اعصاب میرسد و آنها ضعیف میشوند افاذة حسن میگردد
 و عیناً اینکند دوم آنکه دوران خون از رسیدن اثر غمز بر دل دماغ و نخاع و عصب ضعیف میگردد و سوم غمز
 خواب زیاده میشود زیرا که درین وقت غشای آبدار دماغ که در بطون دماغ است آب را در بطون دماغ زیاد
 پیدا میکند و از تاثیر غمز آن اول خواب زیاده می آید من بعد بهیوشی بطور سکتہ پیدا شده در آن حالت
 مریض هلاک میگردد و چون سردی بعضی خاص مثل گوش و بینی یا یک دست و یک پا زیاده رسد در آن دل
 حسن عضو مذکور کم میشود دوم بعد آن دوران خون در آن عضو نبرد میگردد و سوم بعد مرتبه مذکور عضو مذکور
 می میرد و این اصل گزیدن برودت است که عضو بمیرد و اگر برودت بعضی خاص باین مرتبه که شرت نرسد
 پس از آنهم اول قلت حسن درین عضو پیدا میشود دوم قلت دوران خون در آن ظاهر میشود و از آن پس
 عضو قدری مائل بسپاهی میگردد و در آن آثار انقباض و اجتماع در جلد ظاهر گردد و بعد رفع شدن اثر برودت
 هرگاه دوران خون در آن زیاده گردد و حالت ریاکشن یعنی اعاده قوت و حرارت پیدا میشود و درین وقت
 بر این عضو سرحی و گرمی و سوزش و کیفیت صدر حادث میگردد و گاهی آبله هم بر آن می افتد و بعد شکستن
 آبله زخم اینجا پیدا میشود و این حالت را بلغم انگرنی چلیکن بکسر جیم فارسی و لام و کسر یای موحده
 و هم کسر لام و سکون نون می نامند و این حالت با طفال و مشایخ و کسانی که ضعیف بوزن عارض میشود
 و هم این حالت در بعضی اعضا که در آن دوران خون دراصل هم کم میباشد مثل نرینه گوش و اطراف اصابع
 و غیره زیاده عارض میشود و العلاج چون برودت عام بر تمام بدن رسیده باشد درین حال مریض را
 در مکانی یا جای که محفوظ از هوایا باشد و در آنجا آتش نبود و قید نبودن آتش بنابر آنست که درین حالت
 از قرب نار مضرت عظیم پیدا میشود و بعد از شستن در آن مکان اول شستو بکسر الف و سکون سین جمله و
 ضم نون و سکون و و که آنرا الجری نایج گویند آهسته آهسته بر بدن مالند که از آن حرارت بدنی زیاده میشود
 و اگر نایج موجود نباشد آب سرد در جمله بدن عمود تا مالند زیرا که آب سرد و تلخ هر دو به نسبت برودت بدن حال
 اند و از مالیدن آنها هم حرارت بدنی آهسته آهسته پیدا میشود و گاهی حاجت بسوی استعمال این تدبیر

تا ده و دوازده ساعت دائمی میشود بلکه ضرورت است که اگر بزودی بدن گرم نشود ازین تدبیر و اتنگ نشود
 و تا ده و دوازده ساعت آنرا عمل کرد تا سردی دفع شده گرمی در بدن پیدا گردد و اگر بر بعضی مریضش شده باشد
 درین وقت آنچه برای غریق تدبیر یک اعضا نوشته شده برای تسهیل تنفس عمل آید و بلیت اگر تری نام این تدبیر
 از قی تشل ریش پریش است بمعنی جذب و اخراج کردن هوا بذر لیه تنفس از دست غیر و چون حالت ریاکشن پیدا
 شده قدری بهوش آید درین حالت آب مطبوخ چای نیگرم یا شیر نیگرم یا قدری برانندی همراه آب نیگرم غالباً
 همراه آب نیگرم بمقدار تخلیل نوشتانند تا حرکت قلب آهسته آهسته زیاده گردد و باید دانست که مقصود اینجاست
 که حرکت قلب و حرارت بدنی آهسته آهسته بتدریج زیاده شوند و چون برودت زیاده بعضی واحد رسیده باشد
 در این وقت هم آهسته آهسته گرمی درین عضو و اجرای دوران خون بالمیدن استخوان آب سرد بر این عضو
 پیدا کنند و چون در آن گرمی آید و حالت ریاکشن شروع شود بالمیدن را موقوف ساخته پارچه طلائی یا پنبه
 مخلوط یا بر پارچه موئین که میسر شود بر این عضو پوشانیده آنرا از رسیدن هوای بار و محفوظ سازند تا از حرارت
 بدنی خود گرم شود و ازین تدبیر اکثر عضو بر اعتدال و حرارت اصلی خود میگرداند اما گاهی ریاکشن اگر قوی گردد
 از آن در عضو مذکور درم یا آبله و کیفیت حد پیدا میشود و اگر از نیم تمام فرود زخم حادث شده عضو مذکور
 می میرد پس گریبان حد رسد آنچه تدبیر برای موت عضو در علاج ورم حار نوشته شده آنرا عمل آید و گاهی درین
 حال حاجت بقطع کردن عضو دائمی میشود و اما آنچه از رسیدن برودت قلیل بعضی خاص حالت موسوم به جلیپن
 پیدای شود در آن اصل مقصود از علامت آنست که تقویت عروق شرعی نمایند به نهادن و بالمیدن هم الیودین
 یا مرهم پنبه ای ایوژداید یا مرهم قینه که در آن روغن تارپین میباشد یا لینی منس که منفر یا نیگرم الیوژین از قلم
 موئین مقدار قلیل روزانه دو بار بر آن ملامت کرده باشد و اگر جلد شق شده باشد پارچه آب سرد تر کرده بر آن کشند
 و زنده دارند تا زخم منحل شود یا تخم کنان جلیپن آب گرم که در آن لاکر پنبه ای ژیا اسپیشس ماکوٹ بود بر آن ضامند
 و هرگاه ورم کم شود بر آن مرهم بنروان و مرهم اوکاساید آن رنگ کالسویه هر دو را با هم آمیخته باشند یا مرهم
 قینه که در آن تاین مثل وزن مرهم آمیخته باشند و بدن را به پوشانیدن لباس حار خوب گرم دارند و تقویت
 خون با غذای وادویه مقوی خون نمایند و نوشتانیدن روغن جگر ماهی در این حال بسیار مفید و موجب است و اگر
 موزة باتنگ باشد آنرا دور کرده موزة وسیع پوشانند زیرا که موزة باتنگ بمنزله جلد بدن میشود و بالای قدم
 حرکت نمیکند ازین سبب هوای بار و بسوالت به تبرید آن تبرید بدن می نماید و موزة وسیع چون بالای قدم
 حرکت میکند و چسبیده به جلد نباشد لهذا از اصطکاک آن حرارت بر جلد قدم پیدا میگردد و برودت در آن
 موزة نمیشود گفت که قول ورم در جراحات و ورم عصب اوتار و عضلات و در آنهم فصل اند

تدبیر در امراض اطفال

قول دوم در جراحات و ورم عصب اوتار و عضلات

فصل اول در جراحت عصب

فصل اول در جراحت عصب که آنرا بافت الکتریکی یا نخوی آن ترف کبر الف و سکون نون و ضمیم و سکون
 و او و کسر نای مهله و سکون یای مثانه تحتانی فتح الف مدوده و سکون فاقه نون و سکون رای مهله و فاقه نون
 و تفریق اتصال عصب میگویند و هر عضله که از مدونه خارجی القاش جدا شود آنرا نخوی میگویند و این بر سه قسمت
 اول آن چو تن یعنی انما عصب دوم سنگی یعنی سوراخ که در عصب پیدا شود سوم دو نشین کبر دال و او و سکون یای
 مثانه تحتانی و فتح شین و سکون نون یعنی قطع شده و عرض و حده شدن عصب با قسم اول پس از رسیدن اثر غیر
 و مدونه خارج پیدا میشود و آن اکثر در عصب نرکم فلکس کبر سین مهله و سکون رای مهله و کسر کاف و سکون سم و کسر ف
 و لام و سکون کاف و سین مهله و هم در عصب مشکو استیال کبر سم و سکون سین مهله و کسر کاف و ضمیم لام و سکون او
 و کسر الف و سکون سین مهله و فتح بای موحده فای و سکون یای مثانه تحتانی و فتح رای مهله و سکون لام که این سه
 عصب در بغل اند و هم در عصب اکثر ترف الف و سکون لام و فتح نون و سکون رای مهله که قریب مفصل مرفق
 در جانب انشی است و زیاده از جلد قریب است و در سیما یک ترف که بالای عظم فخذ و ورک و قریب عظم تسیگاه است
 و هم در قبلی ترف کبر تای مثانه فوقانی و سکون بای موحده و فتح یای مثانه تحتانی و سکون لام که زیر
 مفصل کبر است و اینهم فی الواقع شلخ سیما یک ترف است حادث میشود العلامات از رسیدن صدقه غیر
 پیدا میشود و اول در بغل و وصول صدقه پیدا میشود من پس از آنجا سوزش و کیفیت حد و در در شاخها
 عصب با وقت ظاهر شده تا اطراف نخوی که شاخهای آن در آن رسیده حادث گر دو مثلاً هر گاه صدقه
 به اکثر ترف رسد این درد سوزش و حد تا آخر انامل دست ظاهر میشوند الحاصل این درد و اذیت
 گاهی بزودی رفع میگردد و گاهی تا مدوه و از وه دقیقه مانده بر طرف میشود و گاهی از انهم زیاده تا چند ساعت
 یا تا چند روز باقی میماند با اعتبار قوت و ضعف سبب خود زیرا که چون صدقه قوی عصب میرسد از آن در
 غلاف آن قدری غلط و ورم حادث میشود که از آن ریشمهای اعصاب که در غلاف مذکور متورم اند
 و فی الواقع اصل اعصاب همان هستند منغیر میشوند و از اذیت انفاز آنها عضو که در آن شاخهای این عصب
 میروند قدری ضعیف و مسترخی میگردد و از آن بخوبی کارش صاف نگردد و علاج آنچه بسبب داشتن عصب
 در بغل یا ایشستن نخوی که از غیر آن به عصب رسیده باشد منغیر شده باشد یا بسبب رسیدن کدام صدقه
 پیدا شده باشد در آن به بینند که اگر قایل بود خود رفع خواهد شد و اگر از صدقه قوی حادث شده باشد
 و اذیت آن زیاده کش کند و بین بدست آنچه از آن بود بر آن اول الش و لک زیاده سازند تا رفع شود
 و اگر ازین نفع ظاهر نگردد نیز لیه کبر بر ترف آن عصب تا بسبب نمایند و آنچه بسبب رسیدن صدقه قوی بود که
 از آن در غلاف عصب ورم حادث شده باشد پس از آن تا بهیر از آن ورم نمایند باین نحو که اول از آنجا

اینست که در این بیماری که در تمام اعضا عروق اتصال ۳۶۵
یافتی مانع بر آن مرصعها به مالند و اگر در دم اینجا باقی بوده باشد یعنی منب او پیاپی یا یعنی منب بلان و تا بر این
چونکه این رص غلاف عصب در وقت بودن استعداد نفوس یا در مائیم سفلی زیاده پیدای شود چه این مائیم
زیاده معین بر حدوث و هم عصب میشود ندیس در صورت استعداد نفوس کاشیکم و در صورت استعداد سفلی
ایوژا مییست پیاسیم یا تنوع منقبه نوشاند و هرگاه در عصب سوراخ که قسم دوم موسوم به شکوچ است پیداشده
و این زخم اکثر وقت گرفتن منقبه گاهی از خلیج چیزی دقیق الراس مثل سوزن یا خار از نشستن بر آن
پیدا میشود العلامات هرگاه این زخم در عصب می آید از دست و در آن در شاخهایش میشود لیکن این اذیت
در شاخهای که بالای محل زخم اند زیاده میباشد نسبت اذیتی که در شاخهای پایین محل زخم بود زیرا که اذیت از
محل زخم تا مبدأ عصب که در میسر سد و از آنجا باز در شاخهای آن می آید پس آنچه شاخها که قریب مبدأ عصب بودند در آن
اغزازیت زیاده ظاهر میشود و با کمال درین قسم زخم عصب اذیت زیاده میباشد علاج برای تشکین در اول
عضو را با آرام تمام دارند و هیچ کار از آن بگیرند من بعد قطعه برت بر آن نهند تا اجتماع خون و در هم که از زخم
پیداشده بسبب آن زائل گردد و اگر ازین فائده حاصل نشود از آب مطبوخ پوست خشکاش تکمیل موضع زخم
و مرصعها بکونان بر آن مالیدن مفید است که حس عضو را کم میکند و ایون بر آن مالند و دیگر آنچه در علاج زوالها
ادویه موضعی نوشته شده اند وقت ضرورت آنها را با استعمال آن رند اما هرگاه قسم ثالث از جراحت عصب که
آنرا تشریح در عربی و در پیش در لغت انگریزی گویند و آن قطع شدن عصب در عرض است بسبب آن دو حصه جدا
جدا میشود درین وقت در عضوی که شاخهای آن در آن رفته باشند بطلان حس و حرکت پیدا کرد و اگر
عصب مقطوع چنان باشد که مدار حیات بر آن موقوف بود مثل بنویاگاسنگ که آنهم حرکت قلب است و از
قطع شدن آن حرکت قلب بند میگردد فوراً مرخص پاک میشود و اگر عصب را نقصان باین حیثیت رسد
که بعضی آن قطع شود در عرض بعضی آن باقی ماند کوفته شود چنانکه از رسیدن گلوله تفنگ گاهی این حالت پیدا
میشود که بعضی اجزای عصب همراه گلوله تفنگ جدا شده از جای خود زائل میشوند و بعضی دیگر باقی ماندند از رسیدن
انزیم گلوله کوفته میشوند درین وقت در عضو که این عصب و شاخهای آن رفته بودند ضعف در قوت حرکتیه و
حسیه پیدا میشود و زیاده ظهور نقصان در احساس اشیاى رطبه و یا بسه و مصلبه و لینه و مرطبه و مخففه و
خشنه که قوت حساسیه آن در سه نامل مودع است میشود بخلاف احساس کیفیت و ارات و برودت و گرمی و در آن
نقصان از حال صحت کم بود زیرا که آنرا حس در نامل همان عصب برده که قطع کرده اند ازین سبب است
حس آن نامل میشود و اما آنچه شاخهای عصب تکمیل که با نامل قطع بوده اند آنها در جاید و لحم روع عضو را برده

و احساس حرارت و بیرونی بسبب آن کرده میشود و آنها بر حال خود مانده قدری ضعیف میشوند لذا فرق در احساس حرارت و بیرونی کم و در احساس بیکی کیفیت یاده نقصان ظاهر میشود و البتة آنچه علامات در قسم دوم جراحت عصب گفته شده اند اینجا هم موجود میباشد و هم عضو که در آن عصب قطع شده غذایش بخوبی فهم نگردد و از آن او بیادین عضو پدید میشود و رنگ بلب این عضو نائل بسیاری گردد و با خشونت باشد و گاهی بی ثبوت و گاهی آبله اینجا بسبب کمزوری پدید میشود و گاهی در شکل عضو مذکور هم فساد پدید میشود که بسبب آن در آن کجی ظاهر گردد و چه هرگاه عصب کجانب قطع میشود عصب جانب دیگر سالم در قوی مانده کار خود را از یاده میگرد و بسوی خود میکشد از آن استوای آن زائل گشته و عصب و سوراخ شکل در آن پدید میشود و انجام این مرض اینست که گاهی طبیعت با ذن خالقا عصب مقطوع با هم پیوسته و درین وقت آنچه نقصان و علامات آن پدید آمده بودند زائل میشوند و کیفیت باهی هر دو جسم عصب اینست که گاهی از هر سر آن آریکه اندرون ریشه های عصب بود که آن اصل عصب است از آن خارج میگردد و درم بر سر آن پدید آمده بسبب از یاده مقدار خود هر دو با هم متصل میشوند پس این آب خارج که اصل عصب است با هم شده متصل میگردد و عصب مندریل و صحیح میشود و این انجام اسلام انجام این مرض است و آن اکثر وقتی پدید میشود که زخم کمال صفائی بطوری پدید شود که هر دو جانب زخم راست و مستقیم باشند مثل قسم اول جراحت و گاهی اتصال عصب مقطوع با این صورت میشود که گرد آن ورم پدید شود و از آن فایزین خارج شده در میان هر دو قطعه آن رخیه مجتمع گردد و از آن ریشه با پدید آمده در میان هر دو راس عصب بطور حشو میشود و بسبب آن عصب با هم میگردد و بعضی ریشهای عصب این کجی ریشه دیگری هم متصل میشوند و از آن قوت هم قدری می آید لیکن درین وقت در قوت حسیه این عضو قدری ضعف باقی میماند زیرا که بعضی اعصاب با بعضی متصل شده اند اتصال تمام مثل اول نشده و گاهی بر هر دو راس عصب مقطوع سلعه پدید میشود و بسبب آن هر دو راس مقطوع عصب با هم میشوند و این اکثر وقتی میشود که زخم از گلوله تفنگ آمده باشد تا از پیداشدن این سلعه ازویت پدید آید که همیشه در عصب کبود بسبب تاثیر عجز آن در وی ماند و مثل حرکت برق درین عضو بار بار حرکت محسوس میشود که از آن گاهی شبها خواب بی آید العلاج اول عضو مذکور را از کار آن باز داشته بآرام تمام دارند من بعد ازویت که در آن پدید شود آزاد فرغ کنند مثلا اگر گرمی و سوزش در آن پدید شود قطعه برف بر آن بندند و اگر سردی در آن حادث شود او پی حارّه محرمه جلد مثل خردل و ایونیا بر آن طلا سازند و اگر در وی پدید شود و وی که حسن عضو را کم میکند مثل افیون و بلادونا و اکیونائت بر آن استعمال سازند و اگر روزیاده بود و ازین تدبیر رفع و ساکن نگردد و با ریفایه محلول بآب بندریند و در جلد رسانند و اگر از سلعه در وادیت زیاد پدید شود آنرا موافق عمل جراحی بر آرند

لیکن هر بر آوردنش احتیاط ضرورت تا بهر او آن محسب قطع نشود و گفتند که فصل دوم در نقصان
 اوتار و عضلات و جراحت آنها هر آنکه چون نقصان در عضله می آید آنرا بطلت اگر بزی انبساط
 کسب کند و سکون بین همه و کسرتای مثانه فوقانی هندی و رای مهبل و سکون یای مثانه تحتانی و توتون و
 گاهی بجای تالی مثانه فوقانی هندی بای موعده فارسی را هم می آرند و بهندی چاک آنرا میگویند و به
 آن رسیدن اذیت بعضله میباشد چنانکه اکثر از زیاده زور کردن در برداشتن اشیای ثقیله حادث میشود
 و از آن بر عضلات اذیت میرسد و آن اکثر در عضلات عضله و عضلات درک و عضلات که پیدا میشود
 اگر چه در جمیع عضلات ممکن است وقوع است بالعلامات در هر عضله که این اذیت و نقصان پیدا میگردد و در
 در محسوس میشود و عضله مذکور سخت میگردد و معنی مطاوع حرکت نمی ماند و بسبب آن در عضوی که این عضله
 در آن بود حرکت دشوار میگردد و چون بر آن عمل نکند درد کم محسوس میشود اما عند التحرک درد زیاده میگردد
 زیرا که نقصان درین وقت در طول عضله پیدا میشود پس از غمزد کردن عضله منفرجه میگردد لیکن در طول آن زیادتی و
 کمی از آن حادث نمیشود ازین جهت در عند الغمز کم محسوس گردد بخلاف تحریک عضله که از آن چون در طول
 زیادتی و کمی میشود لهذا وضع عند التحریک زیاده میگردد و انجام این مرض آنست که اگر در بعضی صحیح است این مرض
 بزودی خود بر طرف میگردد و اگر استعداد رو ما طیرم در بدن داشته باشد این درد تنها باقی بماند و عضله مذکور
 خشک و لاغر میشود و بیکار از حرکت میگردد همچنین اگر استعداد داشته باشد و بنا بر بدن بود گاه گاه درین عضله هم
 ورم خارج خا زیری پیدا میشود و علاج چون این حالت پیدا شود اول بر محل ماؤف غمز و دک نامیند و اگر
 نشود آنچه مجرب است از او و پیر مثل ایونیو خردل بر آن نهند با سکنات و جو محمدر مثل بلاژونا
 یا ایونیو ناست یا یعنی منت که مفر یا یعنی منت ایونیو بر آن مالند و اگر ازین هم نفی ظاهر نشود مجرب تری
 بر آن نهند و اگر از انهم صحت نشود از آب گرم کمید سازند و عضله را با آرام تمام دارند و چون استعداد رو ما
 در بدن مرعیض باشد و بسبب آن در عضله مذکور آثار لاغری و خشکی پیدا شوند بر آن آب سرد از دور طول
 سازند و بعد آن غمز و دک نامیند و کسی را بگویند که عضله ماؤف را در دست گرفته تحریک نماید و بهر این
 نماید آنچه در علاج رو ما طیرم نوشته شده آنرا هم بعمل آرند و درین حال تقویت عضله مذکور بزرگتر
 بسیار مفید است و اگر با استعداد خا زیری ورم خارج خا زیری درین عضله پیدا شود درین وقت آنچه در
 علاج ورم خا زیری نوشته شده آنرا با استعمال آن فصل سوم در جراحت اوتار و عضلات آنها
 جراحت اوتار و عضلات پس مراد از آن آنست که بدون پیداشدن زخم در جلد و لحم و غشا فقط در
 و تریا عضله شق و تفریق اتصال حادث شود و بسبب آنهم اکثر زیاده زور کردن و تحریک قوی عضلات میباشد

فصل دوم در نقصان اوتار و عضلات و جراحت آنها

این تفرق اتصال در وقت بروز عضله در چهار جا پیدا می شود اول جای که در تریا استخوان مستطیل می شود و دوم در هر جا که
 زود پیدا شود سوم آنکه تفرق اتصال در وسط در وقت بروز عضله در هر جا که جدا شود استثنای
 هر دو محل که در قسم اول و ثانی است یعنی در هر جا که در طول عضله هر جا که باشد تفرق پیدا می شود
 اما اینکه در کدام کدام عضله این تفرق اتصال زیاد می شود پس باید دانست که آن اکثر در عضله که بالای عظم
 است است و هم در عضله که در باطن است و اتصال که متصل است در ایضاً در عضله کبیره که در جانب دوشی عضله و هم
 در عضله کبیره که در جانب انشی عضله است و هم در عضله کبیره که بالای کتف است و آن دست را بر برداشتن و
 بلند ساختن حرکت می دهد و هم در عضلات بطن که در جهت قدام در طول واقع اند و در عضلات بطن که در جهت
 بطن موسوم می شوند واقع می شود اگر چه ممکن است که در عضله عضلات بدن واقع شود اما اینکه در کدام عصب
 تفرق اتصال در عضلات پیدا می شود پس بدانکه اکثر بعد مرور چهل سال از عمر چون زیاد زور کرده شود و عضلات
 حرکت قوی داده آید تفرق اتصال در آنها پیدا می شود و زور که بعد از آن نمود اگر چه شخص قوی بود لیکن در اعضا
 آن بعد گذشتن سن عویس پیدا می شود و بسبب آن که وقت لا سسک که در اعضا بوده کم می گردد و
 و از آن جهت برای تفرق اتصال می شود پس بوجود سبب مفرق مجروح و جدا می گردند و علامات وقت بروز
 کردن و برداشتن شئی قبیل فوراً بر عضله اثر رسیدن صدمه محسوس می شود و اگر در تریا عضله یا از استخوان جدا
 شده درین وقت آواز شکستن آن که مشابهاً با آواز زجره باشد از عضله و در شکسته می آید و فوراً در
 عضو که این آفت حادث شده بیکار و از حرکت قاصر و عاجز می گردد و من بعد اگر تفرق در عضله آمده باشد
 درین وقت وسط آن با جای که در آن تفرق پیدا شده محسوس می گردد و در هر دو جانب آن غلط و در
 ظاهر می شود و اگر تفرق اتصال در وقت بروز پیدا شده باشد پس در محل تفرق آن چنان محسوس گردد که در وقت
 و خالی است لیکن درم درین نسبت درم تفرق اتصال عضله کم می باشد انجام این جراحت آنست
 که جراحت در وقت بروز عضله هر دو بسبب پیدا شدن و درختن فابرس ملتئم می گردند اما کیفیت التیام آنها پس
 بنا بر تحقیق سه مرتبه یا چوب صاحب بهادرا نیست که چون در عضله تفرق اتصال پیدا می شود بعد از آن فابرس
 از عروق صغار که در عضله مذکور در غیر محل جراحت اند میریزد و از آن اول سل پیدا شده ریشته فابرس
 حادث گشته از آن مثل غشای ریشته دار که آنرا فابرس تشوگوئید پیدا می شود و در میان هر دو ریشته
 عضله می آید و بسبب آن هر دو متصل و متحد می شوند و کار خاص چنانکه از عضله مذکور صادر می شود
 می شود و من بعد مالیت این فابرس تشوگوئید و زبور و منجذب شده مقدار آن بتدریج کم می گردد تا اینکه
 بقدر غشای با یک باقی بماند و اما هر گاه در وقت تفرق اتصال می آید پس در آنهم بعد جراحت ماده پاره

عقلی که در وقت بروز عضله در هر جا که در طول عضله هر جا که باشد تفرق پیدا می شود اما اینکه در کدام کدام عضله این تفرق اتصال زیاد می شود پس باید دانست که آن اکثر در عضله که بالای عظم است است و هم در عضله که در باطن است و اتصال که متصل است در ایضاً در عضله کبیره که در جانب دوشی عضله و هم در عضله کبیره که در جانب انشی عضله است و هم در عضله کبیره که بالای کتف است و آن دست را بر برداشتن و بلند ساختن حرکت می دهد و هم در عضلات بطن که در جهت قدام در طول واقع اند و در عضلات بطن که در جهت بطن موسوم می شوند واقع می شود اگر چه ممکن است که در عضله عضلات بدن واقع شود اما اینکه در کدام عصب تفرق اتصال در عضلات پیدا می شود پس بدانکه اکثر بعد مرور چهل سال از عمر چون زیاد زور کرده شود و عضلات حرکت قوی داده آید تفرق اتصال در آنها پیدا می شود و زور که بعد از آن نمود اگر چه شخص قوی بود لیکن در اعضا آن بعد گذشتن سن عویس پیدا می شود و بسبب آن که وقت لا سسک که در اعضا بوده کم می گردد و و از آن جهت برای تفرق اتصال می شود پس بوجود سبب مفرق مجروح و جدا می گردند و علامات وقت بروز کردن و برداشتن شئی قبیل فوراً بر عضله اثر رسیدن صدمه محسوس می شود و اگر در تریا عضله یا از استخوان جدا شده درین وقت آواز شکستن آن که مشابهاً با آواز زجره باشد از عضله و در شکسته می آید و فوراً در عضو که این آفت حادث شده بیکار و از حرکت قاصر و عاجز می گردد و من بعد اگر تفرق در عضله آمده باشد درین وقت وسط آن با جای که در آن تفرق پیدا شده محسوس می گردد و در هر دو جانب آن غلط و در ظاهر می شود و اگر تفرق اتصال در وقت بروز پیدا شده باشد پس در محل تفرق آن چنان محسوس گردد که در وقت و خالی است لیکن درم درین نسبت درم تفرق اتصال عضله کم می باشد انجام این جراحت آنست که جراحت در وقت بروز عضله هر دو بسبب پیدا شدن و درختن فابرس ملتئم می گردند اما کیفیت التیام آنها پس بنا بر تحقیق سه مرتبه یا چوب صاحب بهادرا نیست که چون در عضله تفرق اتصال پیدا می شود بعد از آن فابرس از عروق صغار که در عضله مذکور در غیر محل جراحت اند میریزد و از آن اول سل پیدا شده ریشته فابرس حادث گشته از آن مثل غشای ریشته دار که آنرا فابرس تشوگوئید پیدا می شود و در میان هر دو ریشته عضله می آید و بسبب آن هر دو متصل و متحد می شوند و کار خاص چنانکه از عضله مذکور صادر می شود می شود و من بعد مالیت این فابرس تشوگوئید و زبور و منجذب شده مقدار آن بتدریج کم می گردد تا اینکه بقدر غشای با یک باقی بماند و اما هر گاه در وقت تفرق اتصال می آید پس در آنهم بعد جراحت ماده پاره

جراح غشائیه و افادات کاهین

از عروق سفار که در دوران در عضو بودند زود از آن جدا گردیدند و در این وقت مصلوب و مصلوبه در وقت
 و شایسته بود و در وقت هر دو را می توان متصل و با هم میسازد و بعد چند روز در آن قدری صلابت می آید و بعد از آن
 که در آن سفیدی خالص پیدا شد و دیگر فرق از او تفریق نمی ماند **العلاج** علاج عام اینست که عضله مصلوبه را
 مستقیم سازند تا هر دو را می مصلوب آن بسبب رخاوت متصل و منضم شوند و بنا بر این عضو ماصوف را بجوی آورند
 و در آن که هر دو را می عضله مصلوبه متصل شده بسبب آن بزودی التیام پذیرند و بعد التیام در آن قوت بخوبی می آید
 چه اگر موافق این وضع عضو ماصوف نه داشته شود پس اگر التیام هم در عضله آید لیکن قوت نمی آید و علاج خاص اینست
 هر عضله ایست که اگر عضله یا در پاشان تفریق اتصال شده باشد درین وقت تزیین سر نخند که متصل بمصلوب رکبه است یک پارچه بطور
 حلقه در عرض بر بندند ازین حلقه یک رسن بزرگ آورده تا پاشان در طول رسانند و بالای عقب هم پارچه حلقه در بسته
 سر رسن مذکور را در حلقه بالای عقب انداخته بر بندند تا بسبب آن ساق از نخند قریب گردد و از آن عضله ساق
 که قطع شد دست می گشته را سهای مصلوبه آن با هم میسازد و دسته بفته بر این نحو و وضع بسته داشته رسن مذکور را
 کشان یک عقب را از زمین بلند دارند و چون عضله نخند مجروح گردد پارچه بلند را در هر دو چون عضله عضله کتف
 قطع شود پارچه در گلو انداخته مثل حلقه ساخته در آن دست را متصل به سینه دارند و اگر عضله قریب زنده دست قطع
 شود در جانب وحشی دست باشد دست را بجانب وحشی مائل داشته بر بندند و اگر عضله مصلوبه در جانب وحشی
 دست باشد دست را مائل بجانب وحشی کرده بر بندند تا عضله مصلوبه مذکوره حاصل شود و اگر عضله با می بطین منقطع
 شود در بعضی ابطوری و بر وضعی دارند که سر آن بلند و مائل بسوی قدام باشد و پاهایش را کشیده بسوی بطین از
 مار سهای عضله مصلوبه بطین متصل و منضم شوند و اگر استعداد در و ما نیزم مرخص داشته باشد علاج رو ما نیزم هم
 همراه این تدبیر نموده باشند و الا در عضلات و او تا مصلوبه در و وحشی بدتها باقی خواهد ماند **فصل**
قول سوم در امراض عظام و مفصل و در آن چند فصل اند که در عظام هم آفات و نقصان مثل دیگر اعضا عارض
میشوند مثل اینکه از رسیدن صدمه در آن و در عتای آن نقصان پیدا میشود و گاهی استخوان خم می گردد و گاهی
عشای آن متورم میگردد و از آن در آن هم دریم پیدا میشود و گاهی شکسته گردد و چنانکه در تفریق اتصال
می آید و آنرا جراحت گویند همچنین تفریق اتصال استخوان کسری نامند فصل اول در گمان خوشن استخوان
یعنی رسیدن صدمه با استخوان بر آنکه چون صدمه خارجی مثل ضرب یا سقوط با استخوان میرسد از آن گاهی گمان
که بر عظم است کوفته می شود و در او ازین اذیت در آن بهنگام خون شده مقدارش غلیظ میگردد و گاهی در آن ازین اذیت
درم خارج پیدا میشود و گاهی از صدمه مذکور بعضی از اجزای استخوان ناقص هم میشوند چنانکه از رسیدن گلوله که
بعضی از استخوان همراه آن از جای خود خارج و ناقص میشود و باید دانست که اگر چه استخوان نه هر جا با هم متصل است

فصل اول در گمان خوشن
 قول سوم در امراض عظام و مفصل
 استخوان کسری

و ازین جهت از رفتن کم اکثر کم مانده میشود چنانچه جایگزین کم بر آن زیاد است مثل عظم که در شایع است چون در عظم و در عظم
 ایشان تا استخوان منتهی میگردد تا جایگزین کم بلای استخوان قلیل است مثل عظم ساقی پاورقی و دست چپین و این مواضع
 از رسیدن صدمه در استخوان زیاد نقصان می آید و درین وقت ورم در غشای استخوان که آنرا بلغت انگریزی
 پیری استیسیس گویند پیدا میشود و این ورم تا جرم استخوان هم میرسد و از آن در جرم استخوان اول ورم و بعد
 آن یک عارضه گردد که آنرا بلغت انگریزی گویند و درین هر دو مرض یعنی پیری استیسیس و نیک روز
 بعد کان جوشن استخوان در حالت استعداد خناری زیاد دیده میشود و چون درین پیری صدمه بر استخوان رسد
 خصوصاً بر سر استخوان فخذ که در حق لورک داخل است درین وقت سر استخوان مذکور از تابالی غذا منجذب میشود و بسبب
 آن پای ماؤن ضعیف میگردد و چنانکه وقت تکستن استخوان پاصغیر میشود و علاج اگر کان جوشن یعنی صدمه
 کم بود در آن حاجت بعلاج نیست و اگر قوی بود که از آن ورم غشای استخوان پیدا شده باشد یا قوی و شایع
 بود درین وقت ز لور محل ماؤن چنانچه با از آپ گرم تمکید سازند باقی آنچه در علاج پیری استیسیس و نیک روز
 آینده انشا الله نوشته خواهد شد آنرا با استعمال آرنه فصل دوم در کج شدن استخوان آن بر دو قسم است
 یکی آنکه استخوان کج گردد اما در آن انکسار پیدا نشود و دوم آنکه منگسر شده تمام گردد خواه انکسار در جانب داخلی کجی
 آمده باشد یا در جانب خارجی آن یا در هر دو جانب باشد اما قسم اول که تنها کجی استخوان است پس آن اکثر در
 اطفال میشود لیکن آنرا مرض ندانند زیرا که درین کجی از لینت عظام ایشان اکثر میشود و گاهی در جوانی هم
 بر گاه بسبب مرض کدم استخوان نرم گردد کجی در آن پیدا میشود و این را البته مرض میگویند زیرا که از اسباب مرضیه پاره
 و این کجی استخوان قسم اول اکثر در استخوان های طویل مثل استخوان دست که در میان زنده و مفصل مرفق است
 و در عظم فی زوم در استخوان عریض که بالای دماغ بجنف است و در عظم تر قوه زیاد دیده میشود و اگر چه ممکن است
 که در دیگر عظام هم نادر است و قسم ثانی که با انکسار عظم کجی در استخوان پیدا میشود خواه انکسار در یک جانب و آن
 که بسوی آن خم شده باشد یا در جانب ظاهر و خارج آن بود و این قسم هم گاهی در استخوانهای طویل مذکوره
 و گاهی در استخوان عریض مذکور میشود و علاج اینست که چوبی طویل زیر استخوان کج شده در جانب
 که بسوی آن خم کرده نهاده و بر جانب دیگر استخوان که صند است و ساده تا آنکه نهاده بر آن بندش سازند و
 آهسته آهسته این بندش را تنگ کرده باشد تا بسبب انقباض استخوان خم شده است گردد و فصل سوم در
 انکسار عظم عام ازین که دو قطعه شود یا قطعات کثیره گردد و در آن راه و بسبب میباشند که اسباب عامه
 اند باقی اسباب معین که در اول سبب فاعلی آن رسیدن صدمه ضرب یا سقوط یا منقبض شدن زیری قلیل
 است که از آن بالذات صدمه و ازین است که استخوان رسیده استخوان بر محل ماؤن منگسر گردد و گاهی صدمه بجای

فصل دوم در کج شدن استخوان

در کج شدن استخوان